بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند بخشايندهٔ مهربان

افسانهٔ تحریف قرآن

قال رسول الله ' :

>إنّي تاركٌ فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي ما إن تمسّكتم بهما لن تضلّوا أبداً، وإنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليَّ الحوض<

پيامبر اكرم ' مى فرمايند:

من دو [چيز] گرانسنگ در ميان شما برجاى مى‌گذارم، كتاب خدا وخاندانم، اهل بيتم، تا زمانى كه به اين دو تمسک جوئيد، هرگز گمراه نخواهيد شد وبدرستى كه اين دو هيچگاه از هم جدا نمى شوند تا در كنار حوض [كوثر] بر من وارد شوند.

>صحيح مسلم: ج7: **122**، سنن الدارمى: ج2: **432**، مسند أحمد: ج3: **14**، **17**، **26** و ج4: **371** و ج5: **182**، **189**. مستدرک الحاكم: ج3: **109**، **148**، **533** وجز آن<

در مکتب اهل بیت ^ ـ **31**

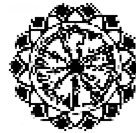
افسانۀ تحریف قرآن

گروه پژوهش وپاسخ به شبهات

مترجم:

حسین علی عربی

مجمع جهانی اهل بیت ^



■ در مکتب اهل بیت ^ ـ 31

● *افسانۀ تحریف قرآن*

تألیف: گروه پژوهش (عبدالرحیم الموسوی)

ترجمه: حسین علی عربی

تهیه کننده: معاونت فرهنگی ، اداره ترجمه

ویراستاری:

بازنگری: عبدالله آل محمود

صفحه آرایی: نبیل یعقوبی

غلط گیری: آمنه بعّاج

طرح جلد:

ناشر: مجمع جهانی اهل بیت ^ ، معاونت فرهنگی

نوبت چاپ: اول

چاپخانه: مجاب

سال نشر: فروردین 1390هـ.ش

تیراژ:5000 جلد

شابك دوره‌ای: 4ـ270ـ529ـ964ـ978

ISBN:978-964-529-301-5

info@ahl-ul-bayt.org

www.ahl-ul-bayt.org

حرف اول

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود وبراندیشه‌ی جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک باردیگر به اسلام وفرهنگ تشیع ومکتب اهل بیت ^ معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی وفرهنگی، به ام القرای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت ^ با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌ی فعّال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاّق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه‌ی آثار و اطلاع رسانی در حوزه‌ی تفکّر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت ^ و اسلام ناب محمّدی

بپردازد. خدا را سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای «مد ظله» در این میدان حسّاس و فرهنگ ساز، گام‌های مهمّی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر وبالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن وعترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی واسلام ولایی بهره‌مند وسیراب گردد.

براین باوریم که عرضه‌ی درست وکارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت ^ ، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قراردهد ودنیای خسته از جهالت مدرن وخودکامگی جهانخواران وفرهنگ‌های ضدّ اخلاق و انسانیت را درآستانه‌ی «عصر ظهور»، تشنه‌ی حکومت جهانی امام عصر × بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی وتلاش علمی محقّقان و نویسندگان در این مسیر استقبال می‌کنیم و خود را خدمتگزار مؤلّفان و مترجمانی می‌دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می‌کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت ^ ، با عنوان مجموعه‌ی «فی رحاب أهل البیت ^ » که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد و با همت وتلاش ، خامه ی پرتوان مترجمین به فارسی برگردانده شده

است را تقدیم شما عزیزان کنیم و برای مؤلفین ومترجمین گرانقدر، آرزوی توفیق داشته باشیم.

در همین جا، از همه‌ی دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره‌ی ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می‌شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرارگیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت ^

پیشگفتار

مسلمانان اتفاق نظر دارند که این قرآنی که در دست ما است، همان کتاب نازل شده‌ی آسمانی است که هیچ باطلی در آن وارد نشده و نمی‌شود و از سوی خدای متعال نازل شده است.

حضرت علی بن ابی طالب × ، تربیت شده‌ی رسول خدا ' و جانشین آن حضرت در توصیف قرآن می‌فرماید:

«سپس قرآن را بر او نازل فرمود. قرآن نوری است که خاموشی ندارد. چراغی است که درخشندگی آن زوال نپذیرد.... شعله‌ای است که نور آن تاریک نشود. درخشنده‌ی حق و باطلی است که درخشش برهانش خاموش نگردد. بنایی است که ستون های آن خراب نشود... قرآن معدن ایمان واصل آن است. چشمه های دانش و دریاهای علوم است. پایه های اسلام و ستون های محکم آن است و چشمه‌هایی است که روندگان از آن غفلت نمی‌کنند....

خداوند قرآن را فرو نشاننده‌ی عطش علمی دانشمندان قرار داده است. و دارویی است که با آن بیماری وجود ندارد و نوری است که

با آن تاریکی یافت نمی‌شود. ریسمانی است که رشته های آن محکم و پناهگاهی است که قله‌ی آن بلند و مایه‌ی قدرت است برای کسی که قرآن را برگزیند و محل امنی است برای هر کسی که وارد آن شود و راهنمایی برای کسی که از او پیروی کند...و دانش است برای کسی که آن را بفهمد و قانون است برای کسی که با آن قضاوت کند».[1]

و در خطبه‌ی 176 می‌فرماید: «آگاه باشید که همانا این قرآن پند دهنده‌ای است که نمی‌فریبد و هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد و سخن گویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. همانا خداوند سبحان کسی را به چیزی چون قرآن پند نداده است. قرآن ریسمان استوار خدا و وسیله ی ایمنی بخش است. در قرآن بهار دل و چشمه های دانش است. برای قلب، جلایی جز قرآن نتوان یافت...».[2]

این کتاب آسمانی که نسل های اسلام را تربیت کرده و بزرگانی را به جامعه تحویل داده و فرهنگ و تمدن اسلامی را پایه ریزی کرده است، همواره مورد بغض و کینه ی دشمنان اسلام بوده است. آنان چون نتوانستند امت اسلامی را از قرآن جدا کنند، به ایجاد شک و تردید در نصوص آن پرداختند و شایع کردند که در آن تحریف صورت گرفته است.

---

1. نهج البلاغه: خطبه 198، ترجمه‌ی محمد دشتی.
2. همان: خطبه 176، ترجمه‌ی محمد دشتی.

آنان در صدد بودند که در میان مسلمانان فتنه و دشمنی ایجاد کنند و با این نقشه ی شوم، نسل های آینده ی امت اسلام را از بزرگ‌ترین منبع نور و هدایت محروم نمایند; اما خداوند چنین چیزی را نپسندید، اگر چه کافران خوششان نیاید.

در این تحقیق در دو بخش به بحث خواهیم پرداخت که در بخش اول دلایل حفظ قرآن از تحریف را بازگو خواهیم نمود و در بخش دوم کذب و افسانه بودن ادعاهای تحریف را بیان خواهیم کرد.

بخش اول

دلایل حفظ قرآن از تحریف

این بخش در ضمن چند نکته بیان می‌شود:

اول) علاقه‌ی شدید امت اسلام به قرآن

به تحقیق، قرآن کریم، در همان سال های اول نزول، انقلاب و تحولی اساسی در زندگی مسلمانان ایجاد کرد و تمام جنبه های فرهنگی، فردی و اجتماعی را تغییر داد. مسلمانان فهمیدند که قرآن کریم، نتیجه‌ی طبیعی فرهنگ و تمدن زمان خودشان نمی‌باشد تا با عقل و منطق زمینی بتوان آن را تفسیر و توجیه کرد. و نیز ساخته و پرداخته‌ی ذهن بشر نیست تا با تغییر فرهنگ بشری تغییر کند و نوابغی ظهور کنند که بتوانند بهتر از آن را بیاورند. قرآن تمام عقل و احساس عرب‌ها را در بر گرفت و به رمزی برای وجود، کرامت، فرهنگ و آینده ایشان تبدیل شد و همانند محوری گردید که عرب‌ها به واسطه و در سایه‌ی آن حیات فردی و عمومی خود را می‌دیدند و با اندیشه های جدید آسمانی اغنا می‌شدند.

معروف این است که ساکنان جزیرة العرب، دین و ایمانی همانند

اهل کتاب نداشتند و صاحب تمدنی همانند تمدن های فارس و روم نبودند که بر پایه‌ی اصولی فلسفی بناگذاری شده باشد، تا این‌ها مانع از پذیرش این پیام آسمانی شود و تنها برخی از ارزش های انسانی را قبول داشتند که اسلام آنها را تأیید و امضا کرد. و به بسیاری از خرافات عقیده داشتند که در مقابل بلاغت و فصاحت و اندیشه های بلند قرآنی، هیچ تاب مقاومت نداشت و به سرعت کنار گذاشته شد.

بخاری، از ابی رجاء عطاردی نقل می‌کند:

ما بت های سنگی را می‌پرستیدیم و اگر سنگی را بهتر و زیباتر می‌یافتیم، خدای قبلی را به دور انداخته و بت جدید را می‌پرستیدیم و اگر سنگ مناسبی پیدا نمی‌کردیم، مقداری خاک را با شیر گوسفند مخلوط می‌کردیم و با آن بتی را می‌ساختیم.[1]

کلبی می‌نویسد:

رسم عرب بر این بود که هر گاه شخصی به مسافرت می‌رفت، به هنگام اقامت در منزلگاهی، چهار سنگ را فراهم می‌کرد. سپس از میان آنها، بهترین را به عنوان خدای خودش انتخاب می‌کرد و سه سنگ باقیمانده را به عنوان پایه های دیگ و اجاق خودش به کار می‌برد. و هنگام رفتن، خدای خودش را رها می‌کرد و می‌رفت.[2]

قرآن کریم از انواع ارزش‌ها و آداب و رسوم جاهلیت و دوگانه پرستی سخن گفته و بطلان آنها را ثابت کرده است، همانند عبادت ملائکه و زنده

---

1. صحیح بخاری: ج 5، ص 119.
2. الاصنام، کلبی: ص 33.

به گور کردن دختران. قرآن از عجز و حیرت عرب بادیه نشین در مقابل تحدی قرآنی سخن گفته است، چنان که در تاریخ آمده است:

روزی مغیره پیامبر اکرم ‘ را دید که در مسجدالحرام قرآن می‌خواند. او به میان جمعی از بنی مخزوم رفت و گفت: به خدا قسم که چند لحظه پیش از محمد ‘ سخنانی را شنیدم که از کلام جن و إنس نیست. این کلام حلاوت و طراوت بسیار داد و سخن بلند مرتبه‌ای است که بالاتر از آن نمی‌توان گفت.[1]

قرآن کریم با اندیشه های تابناکش عرب های بادیه نشین را از تاریکی جهل و خرافه و بی سوادی به روشنایی نور علم و دانایی راهنمایی کرد. در این صورت علاقه‌ی آنها به کتاب خدا، علاقه‌ای موقت و معمولی نبود، بلکه از آنجا که قرآن جایگاه والا و حیاتی در زندگی مسلمانان داشت، همین باعث می‌شد که به دفاع و حمایت از آن برخیزند.

دوم) تقدیر الهی در حفظ قرآن و صیانت آن از تحریف

علما و محققان به تعدادی از ادله و شواهد قرآنی استدلال کرده‌اند که بر عدم تحریف قرآن دلالت می‌کنند و اراده و خواست الهی را در حفظ قرآن اثبات می‌کند:

1. خداوند می‌فرماید:

---

1. البدایه و النهایه: ج 3، ص 78 به نقل از سیره‌ی نبویه ابن هشام.

{إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ}[1]

ما این ذکر را نازل کردیم و ما آن را حفظ می‌کنیم.

تمام مفسران بر این مطلب اتفاق نظر دارند که منظور از ذکر در این آیه، قرآن کریم است.

مفسران گفته‌اند که منظور از {وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ}; این است که: قرآن از تحریف مصون می‌ماند و این از بارزترین دلایل حفظ قرآن است. و اگر خداوند متعال متکفل حفظ قرآن کریم نمی‌شد، این کتاب آسمانی در معرض تحریف و تبدیل قرار می‌گرفت، چنان که کتاب های آسمانی ادیان دیگر در معرض تحریف و تبدیل قرار می‌گرفتند. اما این کتاب آسمانی مورد عنایت خاص و ویژه‌ی الهی قرار گرفت و بدین ترتیب از هر شک و شائبه‌ای به دور ماند و تا روز قیامت از هر گونه تحریف و باطلی به دور می‌ماند.[2]

---

1. حجر: (15)، 9.

2. **التفسیر الکبیر**: ج 19، ص 160 ـ 161; **المیزان**: ج 12، ص 101 و 106; **اظهارالحق**: ج 2، ص 33; **الکاشف**: ج 2، ص 572; **البیان**، خویی: ص 225 ـ 226; **مجمع البیان**: ج 6، ص 331; **الجامع لأحکام القرآن**: ج 1، ص 48 و 84. **لُباب التأویل**، خازن: ج 3، ص 89; **مدارك التنزیل**، نسفی: ج 3، ص 189; **تفسیر القرآن العظیم**: ج 2، ص 547; **البرهان**، زرکشی: ج 2، ص 127; **مناهل العرفان**: ج 1، ص 144; **فواتح الرحموت** در حاشیه‌ی المستصفی: ج 2، ص 73; **المحجة البیضاء**: ج 2، ص 263; **أجوبة مسائل موسی جاراللّه**: ص 31; **مختصر التحفه الاثنی عشریه**: ص 32; **الاحتجاج**: ج 1، ص 378، در حاشیه به نَقل از کاشف الغطاء; **اُصول السرخسی**: ج 2، ص 79; **تاریخ بغداد**: ج 2، ص 209; **آلاءالرحمن**: ص 26; **تفسیر الصافی**: ج 1، ص 51.

2. خداوند می‌فرماید:

{وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيم حَمِيد}[1]

و این کتاب عزیز است که هیچ باطلی در پیش و پس آن وجود ندارد و از جانب خدای حکیم و حمید نازل شده است.

تحریف، از بارزترین مصادیق باطل، در این آیه می‌باشد; زیرا ورود هر گونه باطلی را تا روز قیامت در آن مردود می‌شمارد، چون از جانب خداوند حکیم و حمید نازل شده است.

از سوی دیگر، قرآن را به عزیز توصیف می‌کند. عزت یک شیء، اقتضا می‌کند تا از تغییر و ضایع شدن و بازیچه قرا گرفتن محافظت شود و از هر گونه تصرفی که کرامت و عزت آن را خدشه دار کند، مصون بماند. خداوند می‌فرماید:

{لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ}[2]

با شتاب، زبان به خواندن قرآن حرکت مده، چون جمع آوری و خواندن آن بر عهده‌ی ماست و هنگامی که خواندیمش از آن پیروی کن، آنگاه بیانش بر عهده‌ی ماست.

از ابن عباس و غیره روایت شده است که معنای:

---

1. فصلت: (41)، 41 ـ 42.

2. قیامت: (75)، 16 ـ 19.

{إنّ علینا جمَعَه و قرآنه} این است که ما آن را در قلب تو جمع می‌کنیم تا آن را از حفظ باشی و آن را همان گونه که بر تو نازل شده است، تألیف می‌کنیم.

و گفته شده است که جمع آن بر عهده ما است تا آن را حفظ شوی و تلاوت آن برای تو ممکن باشد و ترس این را نداشته باشی که چیزی از آن فوت شود.[1]

این آیات قرآنی دلالت بر اراده‌ی الهی در حفظ قرآن کریم دارد. و هر گونه تحریف و تبدیل را از این کتاب عزیز نفی می‌کند.

بر آیه‌ی اول که بدان استدلال کردیم، سه اشکال وارد شده است:

اشکال اول:

برای صدق آنچه که در آیه مقرر شده است، همین کفایت می‌کند که قرآن نزد بعضی از افراد حفظ شود، اگرچه آنچه که در دسترس مردم است، مورد تحریف واقع شده باشد.

جواب داده شده است که این اشکال وارد نیست، زیرا هدف از انزال قرآن، هدایت مردم و تدبر در آیات آن می‌باشد:

((أفلا یتدبّرونَ القرآن ام علی قلوب اقفالها))[2]

آیا در این قرآن تدبر نمی‌کنند یا بر قلب‌هایشان قفل زده شده است؟

در این صورت این هدایت نمی‌تواند اختصاص به‌یک فرد یا گروه داشته باشد و حفظ قرآن به این منظور صورت گرفته باشد. در این

1. مجمع البیان، طبرسی: ج 10، ص 219.
2. محمد: (47)، 24.

صورت اگر قرآن تحریف شده باشد، هدف آن محقق نشده است و نمی‌توان به مردم گفت که چرا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟

شاید گفته شود: ممکن است که تحریف یا حذف در قسمت‌هایی صورت گرفته باشد که مَخل به معنا نباشد و در عقاید و احکام تأثیر نگذارد و مانع از این نشود که هدایت تام و کامل برای مردم باشد؟

در جواب باید گفت:

الف) هر ادعایی احتیاج به دلیل دارد و کسی که قائل به تحریف در قسمتی از قرآن است، چگونه می‌خواهد ادعای خود را اثبات کند؟

ب) ما برای منافقین و کسانی که قلبشان مریض است و دشمنان اسلام، انگیزه‌ای برای انجام چنین کاری نمی‌یابیم. هدف اصلی از وضع و تحریف در اصول اعتقادی و قصص انبیا و امت های گذشته و احوال مبدأ و معاد بسیار مطلوب‌تر و مورد نظرتر است. در چنین صورتی انگیزه اصلی این است که هدایت را به ضلالت تبدیل کرده و قرآن را از هدف اصلی خویش باز دارد.

اشکال دوم:

همچنین در استدلال به آیه‌ی مذکور، ممکن است اشکال شود: هیچ شکی در این نیست که تحریف در قرآن واقع شده است، چون نسخه برداران به هنگام نوشتن، حتماً اشتباه کرده‌اند و این به آن معنا است که آیه در صدد بیان این مطلب نیست که بگوید قرآن از تحریف در نزد مردم حفظ می‌شود.

جواب این است که این نوع از تحریف، ضرر و خدشه‌ای به قرآن نمی‌زند و باعث نمی‌شود تا ظاهر آیه تغییر کند و معنای دیگر را برساند.

اشتباه نسخه برداران باعث تحریف قرآن نمی‌شود، زیرا نسخه های اصلی بر حال خود باقی هستند و مردم و علما آنها را می‌شناسند. و به سرعت اشتباهات را کشف و اصلاح می‌کنند و چه بسیارند کسانی که حافظ و حامل قرآن هستند و به امور قرآنی اهتمام میورزند.[1]

اشکال سوم:

ممکن است گفته شود که استدلال به قرآن برای اثبات عدم تحریف قرآن باطل است، چون ممکن است همین آیه‌ای که بدان استدلال می‌شود، تحریف شده باشد.

جواب این است: اولاً اجماع وجود دارد بر این که این آیه تحریف نشده است و ثانیاً مواضعی که ادعا کرده‌اند تحریف و تغییری یافته، مشخص است و این آیه در آن قسمت‌ها نمی‌باشد.

سوم) اقدامات رسول اکرم ‘ برای مصونیت قرآن از تحریف

رسول خدا ‘ نهایت دقت و تلاش را برای حفظ قرآن و مصونیت آن از هر گونه تحریفی به کار بردند. آن حضرت ‘ اقدامات و پیش بینی های متعددی را مبذول کردند تا قرآن از تحریف محفوظ بماند و هیچ تغییر و تبدیلی در آن راه نیابد از جمله اقدامات آن حضرت ‘ عبارت بودند از:

---

1. حقائقٌ هامّه حول القرآن الکریم، سید جعفر مرتضی العاملی: ص 40.

الف) تشویق به تلاوت و حفظ قرآن

از آن حضرت ‘ روایت شده است:

«مَنْ قرأ القرآن حتی یستظهره و یحفظه، أدخلهُ اللّهُ الجنَّة و شفَّعه في عشرة من اهل بیته کلهم قد وجبت لهم النّار»[1]

هر کس قرآن را قرائت کند تا آن را حفظ کند، خداوند او را وارد بهشت می‌کند و شفاعتش را درباره‌ی ده نفر از خویشاوندانش می‌پذیرد که همگی مستوجب آتش جهنم شده بودند.

از عبادة بن صامت نقل شده است: هنگامی که فردی به مدینه مهاجرت می‌کرد و اسلام را می‌پذیرفت، پیامبر اکرم ‘ او را به‌یکی از مسلمانان می‌سپرد تا قرآن را به وی بیاموزد.[2]

رسول خدا ‘ اصحاب را به ختم قرآن تشویق می‌کرد. از آن حضرت ‘ روایت شده است که فرمود:

«إنَّ لصاحب القرآن عند کل ختم دعوة مستجابة»[3]

برای کسی که قرآن می‌خواند، پس از هر ختم قرآنی، یک دعای مستجاب وجود دارد.

و فرمود:

«مَنْ قرأ القرآنَ في سبع فذلك عمل المقربیّن و مَنْ قرأه في خمس فذلك عمل الصدیقین»[4]

---

1. مجمع البیان: ج 1، ص 85.
2. مسند احمد: ج 5، ص 324; مستدرك حاكم: ج 3، ص 356.
3. كنزالعمال: ج 1، ح 2280.
4. همان: ج 1، ح 2417.

هر کس قرآن را در هفت روز ختم کند، این از عمل مقربین است و هر کس آن را در پنج روز ختم کند، این از عمل صدیقین است.

و فرمود:

«من شهد فاتحة الکتاب حین یستفتح کان کمن شهد فتحاً في سبیل اللّه و من شهد خاتمته حین یختمه کان کمن شِهدَ الغنائم»[1]

هر کس به هنگام شروع قرائت قرآن، فاتحة الکتاب را مشاهده کند، مانند کسی است که در جهاد فی سبیل الله برای فتح حضور داشته است و هر کس خاتمه‌ی قرآن را به هنگام ختم قرآن مشاهده کند، مانند کسی است که به غنائم جهاد فی سبیل الله رسیده است.

و از عایشه، از رسول خدا ‘ روایت شده است:

«النَّظر في المُصحف عبادةٌ»[2] نگاه کردن به قرآن عبادت است.

و از ابن مسعود، از رسول خدا ‘ روایت شده است:

«أدیموا النظر في المصحف»[3] همواره به قرآن نظر بیا فکنید.

و از ابوسعید خدری، از رسول خدا ‘ روایت شده است:

«أعطوا اعینکم حظّها من العبادة قالوا و ما حظها من العبادة یا رسول الله؟ قال: «النظر في المصحف و التفکر فیه و الاعتبار عند عجائبه»[4]

---

1. همان: ج 1، ح 2430.
2. البرهان، زرکشی: ج 1، ص 546.
3. مجمع الزوائد: ج 7، ص 171.
4. کنزالعمال: ج 1، حدیث 2262.

بگذارید که چشمانتان حظ و بهره‌ی خود را از عبادت ببرند. پرسیدند: بهره‌ی آن از عبادت چیست؟ فرمود: نگاه کردن به قرآن و تفکر در آن و عبرت گرفتن از عجائب آن.

و فرمود:

«**افضل عبادة امتي تلاوة القرآن**»[1] برترین عبادت امت من، تلاوت قرآن است.

به خاطر اهتمام و تلاش برای حفظ قرآن در زمان رسول خدا ‘ و بعد از رحلت آن حضرت ‘ عده‌ی زیادی از حافظان قرآن شدند که تنها هفتاد نفر از آنان در غزوه‌ی جانگذار بئر معونه در زمان حیات رسول خدا ‘ به شهادت رسیدند. و چهار صد نفر از حافظان قرآن و به قولی هفتصد نفر از ایشان بعد از رحلت آن حضرت ‘ در جنگ های یمامه به شهادت رسیدند.[2]

ب) تدوین قرآن

رسول خدا ‘ عده‌ای از صحابه را برای کتابت قرآن مهیا کرده بود. این عده آنچه را که آن حضرت ‘ برایشان از زبان وحی إملا می‌کرد، می‌نوشتند و آنها را برای این کار سازماندهی و درجه بندی کرده بود. از زید بن ثابت نقل شده است: پیش رسول خدا ‘ بودیم و قرآن را در رقعه‌ها تألیف می‌کردیم.[3]

---

1. همان: ج 1، حدیث 2407.
2. الاتقان: ج 1، ص 250.
3. مستدرك: ج 2، ص 611.

مورخان، اسامی کاتبان وحی را ثبت کرده‌اند و برخی تعداد آنها را به چهل و دو مرد رسانده‌اند. رسول خدا ‘ به محض نزول وحی به کاتبان دستور می‌داد که آن را بنویسند.

براء، روایت کرده است: هنگامی که نازل شد: {لاَّ يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...}[1] رسول خدا ‘ به من فرمود:

«زید را فرا بخوان و بگو که قلم و کاغذ و لوح را بیاورد». سپس به زید فرمود: بنویس «لايستوي...».[2]

از ابن عباس روایت شده است: هر گاه چیزی نازل می‌شد، رسول خدا ‘ یکی از کاتبان را فرا می‌خواند و می‌فرمود: «این آیات را در فلان جای فلان سوره بگذارید.»[3]

ج) جمع کردن قرآن

رسول خدا ‘ مستقیماً بر کتابت قرآن نظارت می‌فرمود و به مجرد نزول وحی مراقبت می‌کرد تا به درستی و دقت، آنچه نازل شده است، نوشته شود. از زید بن ثابت روایت شده است:

---

1. نساء: (4)، 95.
2. کنزالعمال: ج 2، ح 4340.
3. مستدرک: ج 2، ص 222; الجامع الصحیح، ترمذی: ج 5، ص 272; تاریخ یعقوبی: ج 2، ص 43; البرهان، زرکشی: ج 1، ص 304، مسنداحمد: ج 1، ص 57 و 68; تفسیر قرطبی: ج1، ص 60.

من از کاتبان رسول خدا ‘ بودم. هنگامی که وحی نازل می‌شد، حالت عجیبی بر آن حضرت ‘ حاکم می‌شد. من با قطعه‌ای پوست یا استخوان پیش آن حضرت ‘ می‌رفتم. آن حضرت ‘ املا می‌فرمود و من آن را می‌نوشتم. آنگاه می‌فرمود: آن را بخوان. من می‌خواندم و اگر در آن اشکالی وجود داشت، تصحیح می‌فرمود و سپس آن را در اختیار مردم می‌گذاشت.[1]

1. در روایات صحیح آمده است:

«جبرئیل در ماه مبارک رمضان قرآن را بر پیامبر اکرم ‘ عرضه می‌کرد. این کار در هر سال یک بار انجام می‌شد و در سال وفات آن حضرت ‘ دو بار انجام شد.»[2]

رسول خدا ‘ قرآنی را که در سینه داشت بر حافظان قرآن عرضه می‌فرمود. صاحبان مصاحف نیز قرآن را بر آن حضرت ‘ عرضه می‌کردند تا اشتباه احتمالی را تصحیح فرماید.

از ذهبی نقل شده است:

«کسانی که قرآن را بر پیامبر اکرم ‘ عرضه می‌کردند، هفت نفر بودند: عثمان بن عفان، علی بن ابیطالب × ، عبدالله بن مسعود، اُبی بن کعب، زید بن ثابت، ابوموسی اشعری و ابوالدرداء».[1]

---

1. **مجمع الزوائد**: ج 1، ص 152.

2. **صحیح بخاری**: ج 6، ص 319; **مجمع الزوائد**: ج 9، ص 23; **کنزالعمال**، ص 12، ح 34214، این مطلب از طریق ما نقل نشده است، مگر آنچه را که شیخ مفید در **ارشاد**: ص 181 آورده است و از او در **اعلام الوری** و **مناقب آل ابی طالب**: و **کشف الغمة** آمده است.

2. و از ابن قتیبه نقل گردیده است: «آخرین عرضه، بر مصحف زید بن ثابت صورت گرفت».[2]

و در روایت ابن عبدالبر، از ابی طبیان آمده است: «آخرین عرضه، بر مَصحف عبدالله بن مسعود بوده است».[3]

3. از محمد بن کعب قرظی نقل شده است:

«از جمله کسانی که قرآن را در زمان حیات رسول خدا ‘ ختم می‌کردند، عثمان، علی × و عبدالله بن مسعود بودند».[4]

4. و طبرسی نقل کرده است:

«عده‌ای از صحابه مثل عبدالله بن مسعود و اُبی بن کعب و غیره چندین بار قرآن را نزد رسول خدا ‘ ختم کردند».[5]

معنای این روایات آن است که قرآن از اول تا آخر در زمان رسول الله ‘ جمع آوری شده بود.

5. و از آن حضرت ‘ روایت شده است:

«به عبدالله بن عمرو بن عاص دستور داد که در هر هفت شب یا سه شب یک بار قرآن را ختم کند و او در هر شب آن را ختم می‌کرد».[6]

---

1. البرهان، زرشکی: ج 1، ص 306.
2. المعارف: ص 260.
3. الاستیعاب: ج 3، ص 992.
4. الجامع لاحکام القرآن: ج 1، ص 58.
5. مجمع البیان: ج 1، ص 84.
6. سنن دارمی: ج 2، ص 471; سنن ابی داود: ج 2، الجامع الصحیح، ترمذی: ج 5، ص 196; مسند أحمد: ج 2، ص 163.

و روایت شده است که آن حضرت به سعد بن منذر دستور دادند که قرآن را در هر سه روز ختم کند و او این کار را انجام می‌داد تا از دنیا رفت.[1]

صحابه تنها به حفظ و تلاوت قرآن اکتفا نمی‌کردند، بلکه قرآن را در مصاحف و کاغذها می‌نوشتند.

در مورد چگونگی اسلام آوردن عمر بن خطاب در تاریخ آمده است: «یکی از قریشی ها به عمر گفت: خواهرت از دین تو خارج شده است. عمر به سوی خواهرش رفت و داد و قال به راه انداخت. پس از آن که مقداری آرام شد، نگاهش به صحیفه ای افتاد که در گوشه ای از منزل بود. در آن صحیفه نوشته شده بود: {بسم الله الرحمن الرحيم، سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ...}[2] سپس صحیفه دیگری را دید که در آن نوشته شده بود: {بسم اللّه الرحمن الرحيم طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى...}[3] او پس از آن که خودش را در مقابل کلام معجزه آسایی دید که نمی‌تواند از طرف یک بشر باشد، اسلام آورد».[4]

---

1. مجمع الزوائد: ج 7، ص 171.
2. حدید: (57)، 1.
3. طه: (20)، 1 و 2.
4. الموسوعة القرآنیه: ج 1، ص 352، به نقل از سیرة نبویه، ابن هشام: ج 1، ص 367 ـ 370، این تنها متنی است که به کتابت قرآن در مکه دلالت می کند.

همین دلالت می‌کند که مسلمانان با املای رسول خدا ‘ قرآن را می‌نوشتند. و این مکتوبات را به همدیگر منتقل می‌کردند.

6. عده‌ای از صحابه ی رسول خدا ‘ در زمان حیات آن حضرت ‘ قرآن را جمع آوری کردند. چنان که در روایت عبدالله بن عمر و أنس بن مالک آمده است، آنها چهار نفر بودند[1] و گفته شده است که آنها پنج نفر بودند، چنان که در روایت محمد بن کعب قرظی آمده است[2] و گفته شده است که آنها شش نفر بودند، چنان که در روایت شعبی آمده است.[3] ابن حبیب هم در کتاب المحبر آنها را به همین تعداد دانسته است[4]، اما ابن ندیم در الفهرست تعداد آنها را هفت نفر دانسته است.[5] بدیهی است که منظور از جمع کنندگان قرآن، حافظان آن نیستند، زیرا تعداد آنها بیشتر از آن بوده است که در سه یا هفت نفر شمارش شوند.

7. در بسیاری از آیات قرآن کریم از قرآن به عنوان کتاب نام برده شده است و این در صورتی است که آیات قرآن نوشته شده

---

1. مناهل العرفان: ج 1، ص 236; الجامع لاحکام القرآن: ج 1، ص 56; أسدُالغابة: ج 4، ص 216; الجامع الصحیح: ج 5، ص 666.

2. طبقات ابن سعد: ج 2، قسمت 2، ص 113; فتح الباری: ج 9، ص 48، مناهل العرفان: ج 1، ص 237; حیاة الصحابه: ج 3، ص 221.

3. طبقات ابن سعد: ج 2، قسمت 2، ص 112; البرهان، زرکشی: ج 1، ص 305; الاصابة: ج 2، ص 50; مجمع الزوائد: ج 9، ص 312.

4. المحبر: ص 286.

5. الفهرست: ص 41.

باشد و اطلاق کتاب به مطالبی که در سینه‌ها حفظ شده است، صحیح نیست، بلکه باید که جمع آوری و مکتوب شده باشد.

همچنین در حدیث مشهور ثقلین از آن حضرت ‘ روایت شده است:

((انی تاركٌ فیکم الثقلین: کتاب اللّه و عترتي))[1]

من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم را.

این دلیل بر آن است که رسول خدا ‘ قرآن را به صورت مکتوب و به صورت یک کتاب به یادگار گذاشته بود.

8. بعضی از احادیث این معنا را می‌رسانند که مصاحف در زمان حیات رسول خدا ‘ پیش اصحاب آن حضرت ‘ وجود داشته و برخی کامل و برخی ناقص بوده است و اصحاب از روی آنها قرائت می‌کرده‌اند و آن را در دسترس همدیگر قرار می‌داده‌اند، از این رو رسول خدا ‘ فضیلت‌هایی را درباره‌ی قرائت از روی مصحف نقل می‌کردند.

از أوس ثقفی نقل شده است که رسول خدا ‘ فرمود:

((قراءة الرجل في غير مصحف الف درجة و قراءته في المصحف تضاعف على ذلك ألفي درجة))[2]

قرائت از غیر مصحف هزار درجه دارد و قرائت قرآن از روی مصحف دو هزار درجه بیشتر دارد.

و فرمود:

---

1. صحیح مسلم: ج 4، ص 1873; سنن ترمذی: ج 5، ص 662; سنن دارمی: ج 2، ص 431; مسند احمد: ج 4، ص 367 و 371 و ج 5، ص 182; مستدرك: ج 3، ص 148.

2. مجمع الزوائد: ج 7، ص 165، البرهان، زرکشی: ج 1، ص 545.

«مَنْ قرء القرآن نظراً مُتِّع ببصره مادام في الدنيا»[1]

هر کس قرآن را با نگاه کردن قرائت کند، مادامی که در دنیا است، چشمش بهره می‌برد.

روایات و دلایلی که ذکر شد، بر این مطلب دلالت می‌کنند که اطلاق لفظ مصحف بر قرآن کریم از زمان خلفا شروع نشده است، بلکه در زمان رسول الله ‘ قرآن به صورت مجموعه‌ای جمع آوری شده بود و بدان کتاب یا مصحف اطلاق می‌شد.

علاوه بر آنچه گذشت، روایت شده است که یک مصحف هم نزد رسول خدا ‘ نگه داری می‌شده است. در حدیث عثمان بن ابی العاص آمده است: هنگامی که هیأت ثقیف پیش آن حضرت ‘ آمده و مشغول مذاکره بودند، پیش پیامبر ‘ رفتم و مصحف او را درخواست کردم و او آن را به من داد».[2]

برخلاف تصریح بعضی از روایات، یک مصحف در خانه ی آن حضرت و در کنار بسترش قرار داشت که بر پارچه و استخوان های کتف شتر نوشته شده بود و آن حضرت ‘ به علی × دستور داد که آن را بردارد و مرتب کند. علی × فرموده است:

«آليتُ بيمين أنْ لا أرتدي برداء إلّا الى الصلاة حتى أجمعُهُ»[3]

---

1. كنزالعمال: ج 1، حديث 2407.
2. مجمع الزوائد: ج 9، ص 371; حياة الصحابة: ج 3، ص 244.
3. كنزالعمال: ج 2، حديث 4792.

قسم خوردم که ردایم را نپوشم، مگر برای نماز تا این که قرآن را جمع آوری و تدوین کنم. این قرآن مشتمل بر تنزیل و تأویل بود و بر طبق نزول مرتب شده بود.

با توجه به آنچه نقل کردیم، می‌توان به قطع و یقین گفت که تمام قرآن در زمان رسول خدا ' در کتابی تدوین شد و دارای اول و آخر مشخصی بود و رسول خدا ' بر جمع آوری قرآن نظارت و اشراف داشت و دستور می‌داد تا هر آیه و سوره را در جای مخصوص به خود گذاشته شود.

در این صورت، چگونه ممکن است که گفته شود: قرآن در زمان خلافت ابوبکر جمع آوری شده است و او مقرر کرده بود که دو شاهد باید شهادت بدهند که این آیات را از رسول خدا ' شنیده‌اند؟![1]

البته در زمان عثمان، مصحف‌ها از جهت شکل و ترتیب با هم یکی شدند، نه از جهت مضمون و محتوا.

چهارم) سنت نبوی بر سلامت قرآن از تحریف تأکید میورزد.

از جمله دلایلی که بر مصونیت قرآن از تحریف دلالت می‌کند، روایاتی است که از اهل بیت ^ وارد شده و مقرر کرده است که برای اثبات صحت و سقم هر روایتی آن را به همین قرآن موجود عرضه کنید. آنچه از روایات را که موافق کتاب خدا بود، اخذ کنید و آنچه که مخالف کتاب خدا بود، کنار بگذارید.

---

1. سلامة القرآن من التحريف، مركز الرسالة، ص 87 ـ 95.

این دلیل بر عدم تحریف قرآنّ موجود است، چون در غیر این صورت صحیح نبود که اهل بیت ^ این قاعده را مقرر فرمایند و علمای مکتب اهل بیت ^ برای تشخیص و سقم روایات به این قاعده عمل کنند. از جمله روایاتی که در این زمینه وارد شده‌اند، عبارتند از:

1. امام صادق × فرمود که رسول خدا ' فرمودند:

«إنَّ عَلی کُلِّ حق حقیقه، و علی کل صواب نوراً، فما وافق کتاب اللّه فخذوه و ما خالف کتابَ اللّهِ فَدَعُوه»[1]

برای هر حقی، حقیقتی و برای هر راه درستی، نوری هست. آنچه را که موافق کتاب خدا است بگیرید و آنچه را که مخالف کتاب خدا است کنار بگذارید.

مفهوم این حدیث، با تحریف منافات دارد; زیرا لازم است که معروض علیه یقینی باشد تا معیار و مقیاس تمایز حق از باطل قرار گیرد. و نباید که نسبت به مقیاس هیچ گونه شک و تردیدی وجود داشته باشد.

بنابراین اگر روایات مشکوک به چیزی قیاس شوند که خودش مورد اطمینان و یقین نیست، در این صورت کاری باطل انجام شده است و اگر معروضً علیه بر چیز دیگری قیاس شود، در این صورت مخالف آن چیزی است که خودش می‌گوید:

{لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ}

هیچ باطلی در پیش و پس آن راه ندارد.

2. پیامبر اکرم ' فرمودند:

---

1. کافی: ج 1، ص 69.

«إني تاركٌ فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي ابدا...»

همانا دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را. مادامی که به آن دو تمسک بجویید، بعد از من هرگز گمراه نمی‌شوید.

این روایت، از روایات متواتری است که علمای جمهور با اسناد بسیار و متواتر و با الفاظ مختلف از بیش از سی صحابی مرد و زن نقل کرده‌اند.

این روایت اقتضا می‌کند که قرآن کریم در زمان پیامبر اکرم ' تدوین شده باشد تا اطلاق اسم کتاب بر آن صحیح باشد، چنان که این روایت دلالت می‌کند که قرآن کریم تا روز قیامت بایستی تام و کامل باقی بماند تا در کنار عترت، هدایت کننده‌ی مردم تا روز قیامت باشد در غیر این صورت، لازم می‌آمد که رسول خدا ' توصیه به امری ناقص کرده باشد و این چیزی است که هیچ مسلمانی آن را نمی‌پذیرد.

پنجم) دقت و مواظبت مسلمانان در حفظ قرآن کریم

مسلمانان در حفظ و کتابت قرآن کریم بسیار دقت می‌کردند و کاملاً مواظب بودند که تغییر یا تبدیلی در آن ایجاد نشود.

برای اثبات این مطلب کافی است که بدانیم، عثمان بن عفان جرأت نکرد که یک آیه منسوخ را از قرآن کریم حذف کند و به

خاطر این کار از ابن زبیر عذرخواهی کرد و گفت که نمی‌خواهد چیزی را از جای خود تغییر دهد[1]

شاید که این عذرخواهی پس از آن بوده است که او تصمیم گرفت تا حرف «واو» را از آیه‌ی «کنز» حذف کند:

{(و) اَلَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ}[2]

(و) کسانی که طلا و نقره را ذخیره می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به ایشان بشارت به عذاب دردناکی بده.

او می‌خواست که واو را حذف کند تا ظاهر آیه این باشد که مخصوص اهل کتاب است و شامل مسلمین نمی‌شود. پس از این تصمیم، صحابی معروف پیامبر اسلام، اُبی بن کعب موضع گیری شدیدی کرد و تهدید کرد که اگر دست از کارش برندارد، شمشیر را برمی دارد و به مبارزه برمی خیزد، به دنبال این موضع گیری های تند و شدید، عثمان از تصمیم خویش منصرف شد و عذرخواهی کرد[3]

و هنگامی که عمر بن خطاب تصمیم گرفت که حرف واو را از این آیه حذف کند:

{(و) الذین اتّبعوهم باحسان}[4]

(و) کسانی که با نیکی از ایشان پیروی کردند.

---

1. صحیح بخاری: ج 3، ص 70; تفسیرالمیزان: ج 12، ص 124; مباحثٌ فی علوم القرآن، ص 140، دو منبع اخیر از الاتقان: ج 1، ص 60 نقل قول کرده‌اند.
2. توبه: (9)، 34.
3. الدرالمنثور: ج 3، ص 232،تفسیرالمیزان: ج 9، ص 256.
4. توبه: (9)، 100.

و شاید منظورش آن بود که از منزلت انصار بکاهد و این را در مدح مهاجرین بداند; زید بن ثابت و به دنبال او ابی بن کعب به شدت اعتراض کردند[1] و نگذاشتند که چیزی از قرآن حذف شود.

همچنین عمر بن خطاب جرأت نکرد که آیه‌ی «رجم» را در قرآن جای دهد، با وجودی که وی به شدت قائل بر این بود که آیه‌ی رجم از قرآن است. وی می‌ترسید متهم به این شود که به کتاب خدا چیزی را افزوده است.

حال که عمر بن خطاب جرأت نمی‌کند حتی یک حرف را از قرآن کم کند، چگونه دیگران می‌توانند که در قرآن دخل و تصرف کنند و آیات یا سوره‌هایی را حذف یا تحریف نمایند؟!

این از اموری است که شاید بتوان گفت از محالات عرفی است! با این حال چطور افرادی می‌توانند به راحتی ادعا کنند که در قرآن تغییر و تبدیل و تحریف صورت گرفته است؟![2]

---

1. الدرالمنثور: ج 3، ص 269، از ابی عبیده در فضائل و سنید و ابن جریر و ابن منذر و ابن مردویه نقل شده است. و در کنز العمال: ج 2، ص 379 ـ 385 از بیشتر این افراد و به علاوه از حاکم و أبی شیخ در تفسیرش نقل کرده است، و در تاریخ القرآن، زنجانی، ص 36; مقدمه‌ی تفسیر برهان، ص 42، التمهید فی علوم القرآن: ج 2، ص 44، به نقل از تفسیر طبری: ج 11، ص 7 آمده است.

2. حقائق هامه حول القرآن الکریم: جعفر مرتضی عاملی: ص 44.

بخش دوم

افسانه‌ی تحریف قرآن

پس از آن که ثابت شد قرآن کریم به اراده‌ی الهی و اهتمام مسلمانان مصون از تغییر و تبدیل و تحریف است به بحث در افسانه‌ی تحریف قرآن می‌پردازیم. این بحث را در ضمن نکاتی یادآور می‌شویم:

اول) معنای لغوی و اصطلاحی تحریف

حرف الشیء: یعنی کناره و پهلوی آن. تحریف الشیء: یعنی میل دادن آن از جای خودش به کناره یا پهلو. خدای متعال می‌فرماید:

{وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ}[1]

زمخشری گفته که منظور این است که خدا را بر گوشه‌ای از دین می‌پرستد نه در وسط دین و قلب آن.

این مَثَلی است بر این که چنین افرادی در اضطراب و شک در دینشان هستند و دارای اطمینان و آرامش نیستند.[2]

---

1. حج: (22)، 11.
2. الکشاف: ج 3، ص 146.

تحریف در اصطلاح معانی متعددی دارد

1. تحریف ترتیبی: یعنی آیه را از جای خود به جای دیگری منتقل کنیم، چه این که این جابجایی از روی اجتهاد یا غیره باشد. هیچ اختلافی در وقوع این نوع تحریف نیست، زیرا بسیاری از آیات مکی بین آیات مدنی قرار داده شده است و بر عکس.

2. تحریف معنوی: منظور از آن این است که لفظ را حمل بر معانی بعید آن بکنیم که هیچ ارتباطی با ظاهر لفظ ندارد و با مشهور هم مخالف باشد. این نوع تحریف در قرآن واقع شده است و این از طریق تأویل بدون علم صورت گرفته و به اجماع حرام است; زیرا پیامبر اکرم ‘ فرمود:

«من قال في القرآن بغير علم فليتبوّأ مقعده من النّار»[1]

هر کس بدون علم در قرآن اظهار نظر کند، جایگاه او پر از آتش خواهد شد.

و این از مصادیق تفسیر به رأی است که مورد نهی واقع شده است و پیامبر اکرم ‘ فرمودند:

«مَنْ فسَّر القرآنَ برأيه و أصاب الحق فقد أخطأ»[2]

هر کس قرآن را تفسیر به رأی کند و به حق برسد، هر آینه اشتباه کرده است.

این معنای اصطلاحی، از معنای لغوی در مورد تحریف گرفته شده است.

---

1. التبیان، شیخ طوسی: ج 1، ص 24; الاتقان: ج 4، ص 210.
2. التبیان، شیخ طوسی: ج 1، ص 4.

3. تحریف لفظی: این تحریف اقسام مختلفی دارد که از جمله‌ی آن

تحریف به زیاده و نقصان است که همین به سه طریق است:

الف) تحریف حروف و حرکات: این تحریف، بازگشت به قرائت های قرآنی دارد و باطل است، مگر در مورد الفاظ بسیار کمی. چنان که خدای متعال می‌فرماید:

{وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ}[1]; سرها و پاهایتان را مسح کنید.

در این آیه أرجَل به نصب و جر قرائت شده است و این با اصول ادبیات عرب و قرائت جمهور مسلمین مخالفتی ندارد و روایتهای صحیحی بر آن وارد شده است.

ب) تحریف کلمات: این تحریف یا در اصل مصحف واقع می‌شود که این به اجماع باطل است و یا به منظور توضیح و واضح شدن متنی که فهمیدن آن مشکل است به متن اضافه می‌شود و این در نظر همه جایز است.

ج) تحریف آیات و سوره‌ها: این به اجماع باطل است.

4. تحریف به اضافه کردن: به این معنا که بعضی از مصحف‌هایی که در دست ما است، وحی منزل نیست. تحریف به این معنا به اجماع مسلمانان باطل است. بلکه بطلان آن ضروری است، زیرا بدان معنا است که بعضی از آنچه در قرآن است، از قرآن نمی‌باشد و این با آیات تحدی و اعجاز قرآن منافات دارد، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ

---

1. مائده: (5)، 6.

بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»[1]

اگر جن و انس با هم اجتماع کنند تا مثل این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مثل آن را بیاورند، اگرچه بعضی پشتیبان بعضی دیگر باشند.

5. تحریف به نقصان: به این معنا که قرآن‌هایی که در دسترس ما قرار دارد، شامل تمام قرآنی که نازل شده است، نمی‌باشد. به این صورت که قسمتی از قرآن عمداً یا سهواً حذف شده است و این قسمت می‌تواند که یک کلمه یا آیه یا سوره باشد.

تحریف به این معنا موضوع بحث ما است، زیرا بعضی با استناد به احادیث ضعیف و مجعولی، ادعا کرده‌اند که چنین تحریفی در قرآن واقع شده است.

این احادیث یا از جهت سند ضعیف هستند یا چنان تأویل می‌شوند که افاده‌ی معنای تحریف را نمی‌کنند و یا احادیث جعلی و باطلی هستند که محققان مسلمان در طی قرون متمادی از آنها اعراض کرده‌اند.[2]

---

1. اسراء: (17)، 88.

2. البیان فی تفسیرالقرآن: ص 215; صیانة القرآن من التحریف، محمدهادی معرفت: ج 1; دفاعٌ عن کافی، ثامر عمیدی: ج 2، ص 220.

دوم) تصریحات علمای اسلام بر سلامتی قرآن از تحریف

علمای اسلام بطور عام و علمای شیعه به طور خاص در طی قرون متمادی به سلامتی نصوص قرآنی از تحریف تصریح کرده‌اند. کسی که شیعه را متهم می‌کند به این که قائل به تحریف است، این تصریحات مهم را که کاشف از نظر امامیه است، نادیده می‌گیرد.

در این جا به نمونه‌ای از این تصریحات در طی قرون متمادی اشاره می‌شود:

1. شیخ صدوق، متوفای 381 قمری در رساله‌ای که در بیان اعتقادات شیعه تألیف کرده، گفته است: «به اعتقاد ما، این قرآنی که در دسترس مردم است، همان قرآنی است که خدای متعال نازل فرموده است و بیشتر از این نیست و تعداد سوره‌ها بنا بر قول معروف صدوچهارده سوره می‌باشد.

سپس گفته است: هر کس به ما تهمت بزند که ما قرآن را بیش از این مقدار می‌دانیم، او کذّاب است».[1]

2. شیخ مفید، متوفای 413 قمری می‌نویسد:

«جماعتی از امامیه گفته‌اند که حتی یک کلمه یا آیه یا سوره از قرآن کم نشده است، اما آنچه که در مصحف امیرالمؤمنین درباره‌ی تأویل و تفسیر آیات وجود داشته، حذف شده است. این تأویل و تفسیرها با

---

1. کتاب اعتقادات الامامیه، چاپ شده همراه کتاب شرح الباب الحادی عشر: ص 93 ـ 94.

وجودی که اموری ثابت و حقیقی هستند، از کلام الله که معجزه ی جاویدان است، نمی‌باشند.

به نظر من این قول بهتر از قولی است که ادعای نقصان از خود قرآن می‌کند، نه از تأویل آن و همین قول را می‌پذیرم و از خداوند توفیق می‌طلبم که راه درست را به من نشان دهد».[1]

2. سید مرتضی، ملقب به علم الهدی و متوفای 436 قمری

می‌نویسد: «علم به صحت نقل قرآن، همانند علم به وجود شهرها و سرزمین‌ها و وقایع بزرگ و حوادث عظیم و کتاب های مشهور و اشعار مکتوب عرب، بدیهی و روشن است; زیرا عنایت شدید و ویژه‌ای نسبت به حفظ و حراست از قرآن کریم وجود داشته است و این عنایت و اهتمام به حدی بوده است که قابل وصف نیست. این اهتمام بدین خاطر بوده است که قرآن کریم، معجزه‌ی جاوید پیامبر اکرم ' و منبع احکام شرعیه و دینی بوده است و علمای اسلام نهایت دقت و عنایت را نسبت به حفظ و حراست از آن مبذول می‌داشته‌اند. به گونه‌ای که هر اختلافی در اعراب و قرائت و حروف و آیات آن را به دقت می‌شناختند! در این صورت چگونه امکان دارد که با این عنایت صادقانه و اهتمام شدید، باز هم در آن تغییر و تبدیل یا نقصانی رخ داده باشد؟! وی می‌نویسد:

---

1. اوائل المقالات فی المذاهب المختارات: ص 55 ـ 56.

«قرآن در زمان رسول الله ‘ به همین صورتی که الان هست، جمع آوری و تدوین شده بود; زیرا قرآن در آن زمان تدریس و حفظ می‌شده است. حتی جمعی از صحابه که حافظ قرآن بودند، محفوظات خود را بر پیامبر اکرم ‘ عرضه می‌کردند تا اشتباهات احتمالی، اصلاح شود. و عده‌ای از صحابه مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و غیره، قرآن را پیش پیامبر ‘ چندین بار ختم می‌کردند.

تمام این مطالب ثابت می‌کند که قرآن به صورت مجموعه منظم و مدون بوده و پراکنده و نامنظم نبوده است.

و هر یک از امامیه یا حشویه که با عدم تحریف قرآن مخالفت کند، به ادعای ایشان توجهی نمی‌شود. این ادعا از آن جا ناشی شده است که عده‌ای از اهل حدیث، اخبار ضعیفی را نقل کرده و گمان کرده‌اند که صحیح است، در حالی که با چنین اخباری نمی‌توان از چیزی که قطعی و یقینی است، دست برداشت».[1]

این رأی و نظر سید مرتضی، چنان مشهور و معروف بوده است که حتی علمای بزرگ اهل سنت از او نقل کرده و گفته‌اند: او قائل به تحریف قرآن را تکفیر می‌کرد. ابن حجر عسقلانی، از ابن حزم نقل کرده است: «سید مرتضی از بزرگان معتزله و امامی مذهب است. او قائل به

---

1. این مطلب در **مجمع البیان**: ج 1، ص 15، به از نقل **المسائل الطرابلسیات** سیدمرتضی نقل گردیده است.

تحریف قرآن را کافر می‌داند. و همچنین ابوالقاسم رازی و ابویعلی طوسی که از هم مسلک هایش هستند، قائل به همین قول هستند». [1]

4. شیخ طوسی ملقب به شیخ الطائفه، متوفای سال 460 قمری در مقدمه‌ی تفسیر التبیان می‌نویسد: «مقصود از این کتاب، بیان معانی و اغراض آیات الهی است و اما بحث درباره‌ی اضافه و نقصان آیات، از مطالبی است که شایسته‌ی این کتاب نیست، زیرا اجماع بر این است که ادعای اضافه شدن چیزی به قرآن باطل است و ظاهر مذهب تمام مسلمانان بر خلاف این است که چیزی از قرآن کم شده باشد. و همین با مذهب ما سازگارتر است.

و این همان نظری است که سید مرتضی رحمة الله علیه آن را تأیید کرده و از ظاهر روایات فهمیده می‌شود. اما روایات بسیاری که از طریق عامه و خاصه نقل گردیده، مبنی بر اینکه آیات بسیاری از قرآن حذف گردیده و مطالبی در آن جابجا شده است; خبرهای واحدی است که باعث علم و معیار عمل نمی‌باشند و أولی این است که از آنها اعراض کنیم و ذهن خود را بدان‌ها مشغول نسازیم، زیرا تأویل آنها ممکن است و اگر این روایات صحیح باشد، باز هم ضرری به قرآنی که در دسترس مردم است وارد نمی‌کند، زیرا صحت آن معلوم است و هیچ یک از مسلمانان نسبت به قرآن موجود اعتراضی ندارد و صحت آن را منکر نمی‌شود». [2]

5. امین الاسلام شیخ طبرسی، متوفای 548 قمری می‌نویسد:

---

1. لسان المیزان: ج 4، ص 223.

2. التبیان فی تفسیرالقرآن: ج 1، ص 3.

«...و از جمله ادعا شده است که در قرآن زیاده و نقصان راه یافته است. این مطلبی است که در حوزه علم تفسیر نیست تا بدان پاسخ گوید، اما اجماع وجود دارد که ادعای زیاده باطل است و اما درباره نقصان، جماعتی از اصحاب ما و عده‌ای از حشویه ی عامه ادعا کرده‌اند: در قرآن تغییر و نقصان راه یافته است...و قول صحیح اصحاب ما بر خلاف این است و سید مرتضی درباره عدم تحریف توضیحات مفصلی ارائه نموده است و در جواب المسائل الطرابلسیات کاملاً مطلب را توضیح داده و تبیین کرده است».[1]

6. سیدابوالقاسم علی بن طاووس حلّی، متوفای سال 664 قمری تصریح کرده است که قرآن به اقتضای عقل و شرع از هر گونه زیاده و نقصانی مصون مانده است.

او آنچه را که عامه از عثمان و عایشه روایت کرده‌اند مبنی بر این که در قرآن لحن و خطا وجود دارد، انکار کرده و گفته است:

«آیا تعجب نمی‌کنید از قومی که فردی مثل علی بن ابی طالب × که فصیح‌ترین عرب بعد از پیامبر اکرم ‘ و عالم‌ترین فرد نسبت به قرآن و سنت است را کنار می‌گذارند و از عایشه سوال می‌کنند؟! آیا صاحب بصیرت نمی‌فهمند که این اقدام به خاطر حسد یا به هدف دور شدن از موارد و مصادر درست صورت می‌گیرد؟! اگر یهود و زندیق‌ها

1. مجمع البیان: ج 1، ص 15.

به مسلمانی دست یابند که معتقد به لحن و خطا در قرآن باشد، همین را حجت و دلیلی علیه او قرار می‌دهند».[1]

7. علامه حلی متوفای 726 قمری در جواب سؤالی که پرسیده بود:

«آقای ما درباره‌ی کتاب عزیز چه می‌فرمایند؟ آیا در نظر اصحاب ما این ادعا درست است که چیزی از آن کم یا بدان اضافه شد یا ترتیب آیات وسور آن به هم ریخته است، یا خیر؟»، نوشت:

«حقیقت این است که هیچ تبدیل و تأخیر و تقدیمی در آن رخ نداده و هیچ چیزی به آن اضافه یا از آن کم نشده است. و ما به خدا پناه می‌بریم از کسانی که چنین اعتقادی داشته باشند. ادعایی که باعث خدشه دار شدن معجزه‌ی جاویدان رسول الله ‘ باشد که به تواتر نقل گردیده است».[2]

8. شیخ زین الدین بیاضی عاملی، متوفای 877 قمری می‌نویسد:

«تواتر و تفصیلی قرآن، مطلبی است که ضروری شمرده می‌شود. دقت کامل و دقیقی برای حفظ قرآن می‌شده است و حتی در اسامی سوره‌ها و تفسیرها با هم اختلاف پیدا می‌کردند. و افراد بسیاری به دنبال حفظ و تفکر در معانی و احکام آن بوده‌اند و اگر زیاده و نقصانی در آن راه یافته بود، هر عاقلی آن را می‌دانست و اگر هم حافظ قرآن

---

1. سعدالسعود: ص 267.
2. اجوبة المسائل المهناویه: ص 121.

نبود، این زیاده و نقصان را می‌فهمید، زیرا با فصاحت و اسلوب قرآنی متفاوت می‌شد».[1]

9. شیخ علی بن عبدالعالی کرکی عاملی ملقب به محقق ثانی، متوفای 940 قمری، رساله‌ای را در رد و نفی نقصان در قرآن تألیف کرده است. او در جواب روایاتی که قائل به نقصان در قرآن هستند، می‌نویسد:

«اگر حدیثی بر خلاف دلیل عقل و سنت متواتر یا اجماع باشد، و تأویل و حمل آن بر بعضی از وجوه ممکن نباشد، واجب است که کنار گذاشته شود».[2]

10. شیخ فتح الله کاشانی متوفای سال 988 قمری در مقدمه‌ی تفسیر منهج الصادقین و در تفسیر آیه‌ی مبارکه‌ی:

{إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ}

تصریح کرده است که تحریفی در قرآن رخ نداده است.

11. سید نورالله تستری معروف به قاضی شهید که در سال 1019

قمری به شهادت رسیده است، در کتاب مصائب النواصب فی الامامه و الکلام آورده است:

«آنچه که به شیعه امامیه در مورد وقوع تغییر در قرآن نسبت داده شده است، مطلبی نیست که جمهور امامیه بدان قائل باشد; بلکه عده‌ای قلیلی که به ایشان اعتنایی نمی‌شود، این را گفته‌اند».

---

1. الصراط المستقیم: ج 1، ص 45.

2. مباحثٌ فی علوم القرآن، که نسخه‌ی خطی آن موجود است; شرح الوافیه فی علم الاصول اکثر عبارات آن کتاب آورده است.

12. شیخ محمد بن حسین، مشهور به بهاءالدین عاملی، متوفای سال 1030 گفته است:

«صحیح آن است که قرآن عظیم از هر اضافه و نقصانی محفوظ مانده است. و بر این مطلب قول خدای متعال دلالت می‌کند که می‌فرماید: {وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ} و آنچه که در بین مردم مشهور شده است مبنی بر این که اسم امیرالمؤمنین علی × در بعضی از مواضع از قبیل: {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ} (فی علی)، ساقط شده است، در نظر علمای ما معتبر نمی‌باشد».[1]

13. شیخ محمدمحسن مشهور به فیض کاشانی متوفای سال 1019 قمری می‌نویسد:

«اگر بپذیریم که تحریف و تغییر در بعضی از الفاظ قرآن کریم رخ داده است، در این صورت نمی‌توانیم به آن اعتماد کنیم; چون احتمال دارد که هر آیه‌ی آن تحریف و تغییر یافته باشد و بر خلاف آنچه که خداوند نازل کرده است باشد، در این صورت قرآن برای ما حجت نیست و فایده‌ی آن و فایده‌ی امر به پیروی و اطاعت از آن و عرضه کردن اخبار متعارض بر آن، منتفی می‌شود. وی پس از بیان این مطالب به قول شیخ صدوق و بعضی از احادیث استشهاد کرده است.[2]

او در تفسیر آیه‌ی: {وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ} گفته است:

---

1. آلاءالرحمن: ص 26.

2. وافی: ج 1، ص 273 ـ 274.

«یعنی آن را از تحریف و تغییر و زیاده و نقصان حفظ می‌کنیم».[1]

14. شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی، متوفای 1104 قمری می‌نویسد:

«بررسی اخبار و تفحص در تواریخ و آثار، علم قطعی حاصل می‌کند که قرآن کریم در بالاترین درجه‌ی تواتر است و هزاران نفر از صحابه آن را حفظ و تلاوت می‌کرده‌اند و در زمان رسول الله ‘ در مجموعه مستقلی تألیف شده بود» .[2]

15. علامه محمدباقر مجلسی، متوفای سال 1111 قمری می‌نویسد:

«اخبار صحیحی از ائمه ^ وارد شده است که ما را به قرائت همین قرآن موجود سفارش کرده‌اند و گفته‌اند که آن را بدون زیاده و نقصان بپذیریم و ما را از قرائت آنچه که به وسیله ی اخبار نقل گردیده، نهی فرموده‌اند، زیرا آنچه که اضافه بر مطالب ثابت در مصحف آمده است، به تواتر نقل نگردیده، بلکه به وسیله‌ی خبرهای واحد نقل شده است و احتمال اشتباه در خبر واحد وجود دارد».[3]

16. سید محمد مهدی طباطبایی، ملقب به بحرالعلوم، متوفای سال 1212 قمری، او می‌نویسد: «این کتاب، قرآن کریم و فرقان عظیم و روشنایی و نور و معجزه‌ی جاویدان در تمام عصرها است این، کتاب

---

1. الصافی فی تفسیرالقرآن: ج 3، ص 348.

2. این رساله‌ی فارسی با ترجمه‌ی عربی اش در کتاب **الفصول المهمه**، سیدشرف الدین، ص 168 آمده است.

3. بحارالانوار: ج 92، ص 74.

حقی است که در پیش و پس آن باطل راه ندارد و از جانب خداوند حکیم و حمید نازل گشته است.

خداوند آن را به زبان عربی مبین، برای هدایت متقیان و ارشاد جهانیان نازل کرده است .... پس از آن دو روایت: «القرآن اربعة ارباع» و «القرآن ثلاث اثلاث» را ذکر کرده و گفته است: صحیح آن است که ارباع و اثلاث را بر مطلق اقسام و انواع حمل کنیم، اگر چه در مقدار اختلاف داشته باشند...» [1]

17. شیخ جعفر کاشف الغطاء، متوفای سال 1228 قمری.

وی می‌نویسد: «شکی در این نیست که قرآن به اراده‌ی خدای متعال از هر نقص و تحریفی در امان است، چنان که صریح آیات و اجماع علما در تمام زمان بر این مطلب دلالت می‌کند و به ادعاهای نادر توجه و التفاتی نمی‌شود، زیرا این اخبار در مقابل یک امر بدیهی قرار دارند و از این رو نمی‌توان به ظاهر آنها عمل کرد، به خصوص اخباری که قائل به نقص یک سوم قرآن یا بیشتر از آن است، اگر چنین بود، به صورت متواتر نقل می‌گردید، زیرا انگیزه های زیادی برای نقل آن وجود داشته است و هر آینه غیرمسلمانان، این مطلب را به عنوان مهم‌ترین حربه برای ضربه زدن به اسلام به کار می‌گرفتند. و این نقصان چگونه ممکن بوده است، در حالی که مسلمانان به شدت

---

1. الفوائد فی علم الاصول، مبحث حجیت کتاب نسخه، خطی.

در ضبط آیات و حروف آن دقت می‌کردند؟ بنابراین چاره‌ای جز تأویل این احادیث نیست» [1]

18. سید محسن أعرجی کاظمی، متوفای سال 1228 قمری.

خلاصه کلام وی این است که آنها، مصحف علی × را قبول نکردند، زیرا مشتمل بر تأویل و تفسیر بود و عادت ایشان بر این بود که تأویل را در کنار تنزیل می‌نوشتند. و چیزی که بر این قول دلالت می‌کند، کلام امیرالمؤمنین است که در جواب خلیفه‌ی دوم فرمود:

«و لقد جئتُ بالکتاب کملاً مشتملا علی التأویل و التنزیل و المحکم والمتشابه و الناسخ و المنسوخ» ;

هر آینه کتاب را کامل آورده‌ام که مشتمل بر تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ می‌باشد.

این سخن حضرت علی × به صراحت این مطلب را بیان می‌کند که آنچه را آورده بود، تنها تنزیل قرآن نبوده است.[2]

19. سیدمحمد طباطبائی، متوفای سال 1242 قمری.

وی می‌نویسد: «شکی در این نیست که آنچه از قرآن است، در اصل و اجزایش باید متواتر باشد. و اما در محل و وضع و ترتیب آن، محققان اهل سنت قائل به تواتر در این مورد هم هستند. علت آن است که ما یقین داریم که در چنین مواردی، عادتاً باید تواتر وجود داشته باشد، زیرا این معجزه‌ی بزرگ که اصل دین قویم و صراط مستقیم است، انگیزه های بسیار قوی برای نقل فی الجمله و تفصیلی آن وجود

---

1. کشف الغطاء فی الفقه، کتاب القرآن: ص 299.

2. شرح الوافیه فی علم الاصول، نسخه‌ی خطی.

داشته است. پس آنچه که به صورت خبر واحد نقل گردیده و متواتر نبوده است، قطع حاصل می‌شود که یقیناً از قرآن نبوده است».[1]

20. امام خمینی(ره)، متوفای سال 1409 قمری. وی می‌نویسد:

«کسی که به اهتمام و عنایت ویژه‌ی مسلمانان به جمع آوری و حفظ و ضبط و نگهداری قرآن آگاه باشد، مطمئن می‌شود که این روایات ادعا شده، باطل است. و اخباری که بدان تمسک جسته‌اند، یا ضعیف است و قابل استفاده و استدلال نمی‌باشد یا جعلی است و قرائن و شواهد بر جعلی بودن آنها دلالت می‌کنند، یا غریب است که باعث تعجب می‌شوند و در صورتی که صحیح باشند، به مسأله ی تأویل و تفسیر ارجاع داده می‌شوند و همانا تحریف مورد ادعا، در همین تأویل و تفسیر رخ داده است، نه در اصل کتاب.

اگر بخواهیم به تفصیل در این موضوع بحث کنیم، باید کتاب جامعی را تألیف کنیم که مشتمل بر تاریخ قرآن و مراحلی که در طول قرن‌ها پشت سرگذاشته است باشد. اما به طور خلاصه می‌توان گفت که قرآن کریم، عیناً همان چیزی است که در دسترس مردم است و هیچ زیاده و نقصانی بر آن وارد نشده است و اختلاف قرائت‌ها، امری است که بعدها حادث شده و ناشی از اختلاف اجتهاد است و این اختلاف قرائت‌ها در آنچه که روح الامین بر قلب نازنین سید المرسلین نازل کرده است، وجود نداشته است».[2]

21. سیدابوالقاسم خویی، متوفای سال 1413 قمری.

---

1. مفاتیح الاصول، مبحث حجیة ظواهر الکتاب.

2. تهذیب الاصول: ج 2، ص 165.

وی می‌نویسد: «سخنانی که درباره‌ی تحریف قرآن گفته شده است، از خرافات و تخیلات است و هیچ کس چنین حرف‌هایی نمی‌زند، مگر این که عقلش ضعیف باشد و یا به خوبی در جوانب امر تأمل و دقت نکرده باشد و یا به خاطر ارادت به کسی، حرف باطل او را تکرار کند و چنان که می‌دانیم، محبت، آدم را کوروکر می‌کند و از درک صحیح باز می‌دارد. و اگر شخصی، عاقل و با انصاف و صاحب تأمل و تدبر باشد، در بطلان و خرافه بودن قول به تحریف، شک نمی‌کند».[1]

23. مرحوم آیت الله گلپایگانی می‌نویسد:

«همین قرآنی که در دسترس مردم قرار دارد، کتاب دینی هر دو فرقه محسوب می‌شود و منبع و اصل اول ایشان است که بعد از آن سنتی که صحیح باشد و مخالف قرآن نباشد، قرار دارد. قرآن، کتابی است که همه در اصول و فروع و هنگام اختلافات بدان احتجاج می‌کنند و بر قرآن و سنت تکیه می‌نمایند.

تمام مسلمانان ـ اعم از شیعه و سنی ـ به تمام محکمات قرآن تمسک می‌جویند و در مورد متشابهات نیز می‌گویند:

{آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا}

به آنها ایمان آوردیم که همه از نزد پروردگار ما است.[2]

بعد از روشن شدن موضع و نظر شیعه امامیه درباره عدم تحریف قرآن

---

1. البیان فی تفسیر القرآن، خویی: ص 259.

2. القرآنُ مصونٌ عن التحریف: ص 5، چ دارالقرآن الکریم; صیانة القرآن من التحریف، معرفت، ص 46 ـ 70; التحقیق فی نفی التحریف، میلانی، ص 10 ـ 26.

کریم، به بررسی نظرات مذاهب دیگر می‌پردازیم. فرقه‌ی امامیه با پیروی از ائمه معصوم ^ شبهه تحریف را رد می‌کند و معتقد است که قرآن موجود، همان قرآنی است که بر رسول الله ' نازل گشته است.

سوم) نفی تحریف در مذاهب دیگر

آنچه که در میان اهل سنت معروف می‌باشد، تنزیه قرآن کریم از هر خطا و نقصان و مصونیت آن از تحریف است. علمای اسلام به این مطلب در کتاب های تفسیر و علوم قرآنی تصریح کرده‌اند، الا این که در منابع حدیثی آنها روایاتی نقل شده که ظاهراً تحریف را می‌رساند. و حشویه از اهل سنت بدان‌ها تمسک جسته‌اند. چنان که مرحوم طبرسی در مقدمه‌ی تفسیر مجمع البیان نوشته است:

حشویه، معتقدند که تحریف در قرآن واقع شده و آیات، دچار تغییر و نقصان شده‌اند. این در حالی است که علمای بزرگ امامیه و جمهور به عدم تحریف قرآن تصریح کرده‌اند.[1]

روشن است که احادیث ضعیفی که در مورد تحریف قرآن وارد شده است، از دایره‌ی بحث ما بیرون است و اما احادیثی که از نظر مدعیان دارای سند صحیحی می‌باشد، خبرهای واحد هستند و خبر واحد، چیزی را در مورد قرآن اثبات یا نفی نمی‌کند. علاوه بر این که بعضی از این اخبار بر تفسیر یا دعاء یا سنت یا حدیث قدسی یا اختلاف قرائات حمل و تأویل می‌شوند و آنچه که به هیچ وجه تأویل

---

1. مجمع البیان: ج 1، ص 83.

نمی‌شود، بعضی آن را بر نسخ تلاوت حمل کرده‌اند، یعنی گفته‌اند که لفظ آن نسخ شده است; ولی حکم آن باقی مانده است. این حمل باطل است و به معنایی تحریف را تأیید می‌کند! اغلب محققان و علمای مذاهب اسلامی این را رد کرده‌اند که در مباحث آینده بدان اشاره خواهد شد. آنها این احادیث را به خاطر آن که مستلزم امر باطلی هستند، تکذیب کرده‌اند; زیرا تأیید این اخبار واحد منجر به اشکال در قرآن کریم می‌شود که نقل آن متواتر است.

عبدالرحمن الجزیری می‌نویسد: «تکذیب اخباری که دلالت بر این دارند که بعضی از بخش های قرآن جزء قرآن نبوده و بدان اضافه شده یا از آن کم شده است، بر هر مسلمانی واجب و بی درنگ باید که راوی آن را نفرین و به انحراف متهم کنند».[1]

ابن الخطیب می‌نویسد: «این احادیث و امثال آن، چه صحیح السند باشند یا نباشند ـ علاوه بر این که ضعیف و ظاهر البطلان هستند ـ بسیار کم و قابل اعتنا نمی‌باشند. زیرا اجماع امت بر خلاف آنها است و احادیث صحیح بسیاری در مقابل آنها وجود دارد که اغراض دین و شریعت را به صورت واضح بیان می‌کند».[2]

عده‌ای از علمای عامه گفته‌اند که این احادیث از سوی دشمنان اسلام برای ایجاد فتنه و اختلاف وضع شده است، برای مثال حکیم ترمذی می‌نویسد:

«به نظر من، این احادیث از مکر و فتنه های زنادقه می‌باشد».

---

1. الفقه علی المذاهب الاربعة: ج 4، ص 260.
2. الفرقان: ص 163.

دکتر مصطفی زید می‌گوید:

«روایاتی را که برای اثبات مدعای باطل خود بدان تمسک می‌جویند، بیشتر از عمر و عایشه روایت شده است! ما صدور چنین احادیثی را بسیار بعید می‌دانیم، اگرچه در صحاح آمده است. در بعضی از این روایات، عباراتی آمده است که با جایگاه و موقعیت عمر و عایشه تناسبی ندارد و همین ما را مطمئن می‌کند که عده‌ای آنها را به خاطر ایجاد فتنه و اختلاف در مسلمانان جعل کرده‌اند».[1]

این‌ها کسانی بودند که با شیعه ی امامیه در عدم تحریف قرآن موافق بودند. و همین مطالب اثبات می‌کند که تمام مسلمانان بر عدم تحریف قرآن اتفاق نظر دارند.

دکتر محمد تیجانی می‌نویسد: «علمای محقق اهل سنت و شیعه، این روایات را باطل دانسته و تکذیب کرده‌اند، آنها با دلایل قانع کننده‌ای ثابت کرده‌اند که همین قرآنی که در دسترس ما است، همان قرآنی است که بر پیامبر ما حضرت محمد ' نازل شده است و هیچ کم و زیاد و تبدیل و تغییری در آن رخ نداده است».[2]

اگر گفته شود: روایاتی که ظاهر آنها تغییر و تبدیل در قرآن را می‌رساند، در کتاب های صحاح از بعضی از صحابه‌ی بزرگوار روایت شده است! در این صورت تکذیب و انکار آنها مستلزم طعن و خدشه در کتاب های صحاح یا عدالت صحابه می‌شود؟!

---

1. النسخ فی القرآن: ج 1، ص 283.
2. لاکونَ مع الصادقین، ص 168 ـ 176.

در جواب می‌گوییم که اولاً: قول به صحت تمام احادیثی که در کتاب های صحاح مسلم و بخاری آمده است ـ با وجودی که عمده‌ترین کتاب های صحاح هستند و عامه، روایات آن دو را تلقی به قبول کرده‌اند. ـ مسلّم نیست.

بسیاری از حافظان و بزرگان جرح و تعدیل درباره‌ی احادیث جعلی، باطل و ضعیفی که در این صحاح وجود دارد، سخن گفته‌اند:

دارقطنی در کتاب علل الحدیث و ضیاء مقدسی در کتاب غریب الصحیحین و فیروزآبادی در نقد الصحیح در این باره سخن گفته‌اند. همچنین درباره‌ی رجالی که از آنها در صحاح روایاتی نقل شده. بحث کرده‌اند و گفته‌اند که عده‌ای از راویان موجود در صحاح به کذب و جعل و تدلیس مشهور بوده‌اند.

در این جا به بعضی از مطالب و ارقامی اشاره می شود که این قضیه را به شکل واضح تری بیان می‌کند:

1. حافظان حدیث، صحیح بخاری را در صد و ده حدیث آن خدشه وارد کرده‌اند. که سی و دو حدیث آن را مسلم نیز نقل کرده است و هشتاد و هفت حدیث را تنها بخاری نقل کرده است.

2. بخاری از چهار صد و سی و چند نفر روایت نقل کرده است که مسلم از آنها روایتی نقل نکرده و هشتاد نفر از ایشان ضعیف و غیر مطمئن شمرده شده‌اند و مسلم از ششصد و بیست نفر روایت نقل کرده است که بخاری از آنها روایتی ندارد و صد و شصت نفر از ایشان ضعیف و غیر مطمئن شناخته شده‌اند.

3. احادیث خدشه داری که این دو در کتاب های خود روایت
کرده‌اند به دویست و ده حدیث می‌رسد که کمتر از هشتاد روایت را بخاری و بقیه را مسلم نقل کرده است.

4. بخاری و مسلم از راویانی نقل روایت کرده‌اند که کسی از آنها روایت نمی‌کند و مشهورترین چنین افرادی، عکرمه، آزاده کرده‌ی ابن عباس می‌باشد.

5. در صحیحین روایات متعارضی نقل شده است که جمع آنها ممکن نمی‌باشد و اگر بنا باشد که هر دو درست باشد، اجتماع نقیضین پیش می‌آید که این محال است; از این رو علمای حدیث این احادیث را انکار کرده و قائل به بطلان آنها شده‌اند.

علمای متقدم و متأخر عامه به بعضی از آنچه گفتیم، اشاره کرده‌اند، مانند: نووی، رازی، کمال الدین بن همام، ابی الوفاء قرشی، ابی الفضل أدفوی، شیخ علی قاری، شیخ محب الله بن عبدالشکور، شیخ محمد رشیدرضا، ابی امیرالحاج، صالح بن مهدی مقبلی، شیخ محمود ابوریه، دکتر احمدامین، دکتر احمد محمد شاکر و غیره.

آنها اعتراف و اذعان کرده‌اند که امت اسلامی، تمام احادیث صحیحین را تلقی به قبول نمی‌کند یا واجب شرعی نیست که به تمام آنچه در این دو کتاب آمده است، عقیده داشته باشیم، پس روشن شد که ادعای اجماع بر صحت این دو کتاب درست نیست.

ابوالفضل أدفوی می‌نویسد: «سخن شیخ ابوعمر و ابن صلاح که می‌گوید: «امت اسلامی، این دو کتاب را تلقی به قبول می‌کند». اگر منظورش تمام امت است که در این صورت بطلان ادعایش روشن است و اگر منظورش از امت، کسانی هستند که بعد از تألیف این دو کتاب زنده بوده‌اند، در این صورت آنها بعضی از امت بوده‌اند، نه تمام امت. و اگر وی ادعا کرده است که تمام احادیثی که در این دو کتاب آمده‌اند، تلقی به قبول شده‌اند، این ادعای باطلی است، زیرا جمعی از حافظان در مورد برخی از احادیث این دو کتاب، نقدها و خدشه‌هایی وارد کرده‌اند. برای مثال دارقطنی بعضی از احادیث صحیحین را ضعیف دانسته و ابن حزم بعضی از روایات از قبیل حدیث شریک درباره ی أسراء را مردود دانسته و گفته است: این روایت خلط شده است و در صحیحین، روایات متعارض وجود دارد که جمع آنها ممکن نیست در حالی که اگر روایات قطعی باشد، در آنها تعارض وجود نخواهد داشت».[1]

شیخ محمدرشید رضا گفته است: «از اصول دین و از ارکان اسلام نیست که مسلمان به هر حدیثی که بخاری روایت کرده است، ایمان داشته باشد. آنچه در صحیح بخاری آمده است و اقرار به آن، شرط قبولی اسلام نیست».[2]

---

1. التحقیق فی نفی التحریف: ص 312.
2. تفسیر المنار: ج 2، ص 104 ـ 105.

پس این ادعا که روایات تحریف و تغییر در صحاح آمده است و از این رو خدشه ناپذیر است، ادعایی بی اساس می‌باشد، زیرا برخلاف اجماع و ضرورت و محکمات آیات می‌باشد. چنین نیست که عمل به هر روایت صحیحی جایز باشد تا چه رسد به این که عمل به آن واجب باشد. روایاتی که دال بر تحریف است، در نظر محققان اهل سنت، قطعی و واجب الاتباع نیست، مگر در نظر کسانی که قائل به صحت تمام روایاتی می‌باشند که در صحاح آمده است و ایمان به تمام آنچه در این کتاب‌ها آمده است را واجب می‌شمارند. این‌ها فرقه‌ی حشویه هستند که بزرگان مذاهب اعتنایی به ایشان نمی‌کنند.

ثانیاً: ادعای اجماع بر عدالت همه‌ی صحابه، باطل و بی اساس است. مهم‌ترین دلیلی که برای اثبات عدالت تمام صحابه به آن استدلال می‌شود، روایتی است که پیامبر اکرم ‘ در آن می‌فرماید:

«اصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» ;

اصحاب من همانند ستارگانی هستند که به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.

این در حالی است که بسیاری از بزرگان اهل سنت تصریح کرده‌اند که این حدیث باطل و جعلی است.[1] علاوه بر این، برخلاف کتاب و سنت و واقعیت تاریخی می‌باشد. بسیاری از آیات قرآنی تصریح کرده‌اند که بعضی از اصحاب پیامبر ‘ که در اطراف آن

---

1. لسان المیزان: ج 2، ص 117 ـ 118 و ص 137 ـ 138; میزان الاعتدال: ج 1، ص 413; کنزالعمال: ج 1، ص 198 و ص 1002; نظریة عدالة الصحابه: ص20; الامامة فی اهم الکتب الکلامیه و عقیدة الشیعة الامامیه: ص 463 ـ 514.

حضرت ‘ بودند، منافق و فاسق بودند. چنان که در سوره‌ی توبه، آل عمران و منافقون به این مطلب تصریح شده است و برخی از آیات بر ارتداد بعضی از اصحاب بعد از وفات آن حضرت ‘ تصریح می‌کند، چنان که می‌فرماید:

«أَفَإِن ماتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»[1]

اگر پیامبر اکرم ‘ رحلت فرمود یا از دنیا رفت، آیا شما به گذشته خویش باز می‌گردید؟

و از جمله دلایلی که بر ارتداد بعضی از صحابه دلالت می‌کند، حدیث حوض است که پیامبر اکرم ‘ می‌فرماید:

«أنا فرطكم على الحوض، لَأُنازعنّ اقواماً ثم لأُغلبنَّ عليهم، فأقول: يا ربِّ اصحابي! فيقال: إنك لاتدري ما أحْدَثوا بعدكَ»[2]

من در حوض پیش شما می‌آیم تا با اقوامی محاجه و مناظره کنم و بر آنها غالب شوم. پس می‌گویم: پروردگارا! اصحابم را می‌خواهم. پس گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند!

زید این روایت را هفتادمین روایت متواتر می‌شمارد، زیرا پنجاه نفر آن را روایت کرده‌اند.[3]

---

1. آل عمران: (3)، 144.

2. صحیح بخاری: ج 9، ص 90 و ص 26 ـ 29; صحیح مسلم: ج 1، ص 81 ـ و ص 120 و ج 4، ص 1796; مسند احمد: ج 5، ص 37، 44، 49 و 79; سنن ترمذی: ج 4، ص 486، حدیث 2193; سنن ابی داود: ج 4، ص 221، حدیث 4686.

3. التحقیق فی نفی التحریف: ص 342.

همچنین دلایلی بر ناآگاهی بسیاری از اصحاب نسبت به قرآن کریم و احکام شرعی وجود دارد. چنان که بعضی از آنها به سب و شتم و جنگ و دعوا و کشتن همدیگر پرداختند و حکایت های فراوانی از ارتکاب گناهان کبیره مثل زنا، شراب خواری، ربا و غیره توسط بعضی از آنها نقل شده است.

رافعی می‌نویسد: «کسی گمان نکند که اگر روایتی به برخی از صحابه نسبت داده شد، حتماً آن روایت صحیح است، زیرا صحابه معصوم نبوده‌اند. و روایات صحیحی نقل شده است مبنی بر این که بعضی از صحابه در فهم بعضی از آیات قرآن در زمان رسول خدا ' اشتباه می‌کرده‌اند».[1]

در این صورت نسبت دادن بعضی از روایات تحریف به برخی از صحابه، دلیلی بر تعبد بر آن روایت یا تلاش برای تأویل آن نیست؛ بلکه مادامی که شرط عدالت تمام صحابه اثبات نشده است، می‌توان این روایات را رد و انکار نمود.

با نگاه به موضع گیری‌ها و تصریحات بزرگان مذاهب مختلف، متوجه می‌شویم که همگی در برابر ادعای تحریف قرآن نظر واحدی دارند و مدعیان ترویج افسانه‌ی تحریف قرآن را محکوم می‌کنند.

---

1. اعجاز القرآن: ص 44.

چهارم) بررسی نمونه هاي از روايات تحريف در كتاب‌هاى اهل سنت و جواب آنها

در این جا به پاره‌ای از روایت‌های موجود در کتاب‌های اهل سنت اشاره می‌کنیم و آنچه را که در تأویل آنها آمده است و آنچه در بطلان و انکار آنها آمده است، تبیین می‌کنیم.

این روایات چند دسته است که به دو دسته از آنها اشاره می‌شود:

دسته اول) رواياتی كه سوره يا آيه‌ای را ذكر كردذ و چنين پنداشته است كه از قرآن بوده و حذف شده است يا بعضی گمان كرده‌اند كه تلاوت آن نسخ شده يا تغييراتی در اعراب و حركات آن داده شده است.

الف) آيات و سوره‌ها

1. سوره‌ی احزاب معادل سوره‌ی بقره بوده است

از عمر و أبی بن کعب و عکرمه، آزاد کرده‌ی ابن عباس روایت شده است: «سوره‌ی احزاب به اندازه‌ی سوره بقره یا طولانی‌تر از آن بوده است و آیه‌ی رجم در آن قرار داشته است».[1]

و از حذیفه نقل شده است: «سوره ی احزاب را پیش پیامبر ‘ می‌خواندم که هفتاد آیه‌ی آن را فراموش کردم و بعداً آنها را نیافتم».[2]

---

1. الاتقان: ج 3، ص 82; مسند احمد: ج 5، ص 132; المستدرك: ج 4، ص 359; السنن الكبرى: ج 8، ص 211; تفسير قرطبى: ج 14، ص 113; الكشاف: ج 3، ص 518; مناهل العرفان: ج 2، ص 111; الدرالمنثور: ج 6، ص 559.

2. الدرالمنثور: ج 6، ص 559.

ابن صلاح، این مقدار زیادی را حمل بر تفسیر کرده است و سیوطی و ابن حزم آن را بر نسخ تلاوت حمل کرده‌اند. اما کسی که در این روایات تأمل کند، ملاحظه می‌کند که اختلاف بسیار فاحشی بین سوره‌ی احزاب موجود و مدعا وجود دارد و همین بر عدم صحت این روایات دلالت می‌کند. آیه‌ی رجم نیز که در حدیث دوم بدان اشاره شد، در قسمت چهارم از این بخش بدان اشاره می‌شود.

2. لو کان لابن آدم و ادیان...

روایت شده است که ابوموسی اشعری به قاریان بصره گفت:

«ما سوره‌ای را می‌خواندیم که آن را در مقدار و شدت لحن به برائت تشبیه می‌کردیم. من آن را فراموش کرده‌ام و فقط همین یادم مانده است:

«لو کان لابن آدم و ادیان من مال لابتغی وادیاً ثالثاً و لایملأُ جوف ابن آدم اِلّا التراب»[1]

اگر فرزند آدم دو دشت پر از مال داشته باشد، باز هم آروزی دشت سومی را می‌کند و چشم طمع فرزند آدم را جز خاک پر نمی‌کند.

ابن صلاح این حدیث را بر سنت حمل کرده و گفته است:

«این مطلب در سخنان پیامبر اکرم ' شناخته شده است. علاوه بر این که این از احادیث رسول خدا ' است که آن را از پروردگار نقل نمی‌کند. و حدیثی که از عباس بن سهل روایت شده است، این را تأیید می‌کند. او می‌گوید: شنیدم که ابن زبیر بر روی منبر می‌گوید: «رسول الله ' فرمود: **لو اَنَّ ابن آدم اُعطي وادیان...**». زبیدی این را چهل و

---

1. صحیح مسلم: ج 2، ص 726، حدیث 105.

چهارمین حدیث متواتر شمرده و گفته: «پانزده نفر از صحابه این حدیث را روایت کرده‌اند».[1]

و احمد آن را در مسند از أبی واقد لیثی روایت کرده و گفته است که این حدیث قدسی است.[2]

ادعای ابوموسی اشعری مبنی بر این که سوره‌ای شبیه برائت در شدت لحن و مقدار بوده است، اگر درست بود، علم بدان حاصل می‌شد و رسول خدا ' و صحابه و کاتبان وحی و حافظان و قرّاء از آن غافل نمی‌شدند.

3. دو سوره‌ی خلع و حفد

روایت شده است که دو سوره‌ی خلع و حفد در مصحف‌های ابن عباس، اُبی بن کعب و ابن مسعود بوده است و عمر بن خطاب آنها را در قنوت نماز می‌خواند و ابوموسی اشعری آنها را قرائت می‌کرد که عبارت بودند از:

الف) اللهم إنّا نستعينك و نستغفرك و نثني عليك و لا نكفرك و نخلع و نترك مَن يفجرك.

ب) اللهم اياك نعبد و لك نصلي و نسجد و اليك نسعى و نحفد، نرجو رحمتك و نخشى عذابك، إنّ عذابك بالكافرين ملحق[3]

---

1. مقدمتان فی علوم القرآن: ص 85 ـ 88.

2. مسند احمد: ج 5، ص 219.

3. مناهل العرفان: ج 1، ص 257; روح المعانی: ج 1، ص 25.

زرقانی، باقلانی، جزیری و غیره این دو را بر دعا حمل کرده‌اند. صاحب انتصار گفته است:

«بر این کلام که روایت شده است، اُبی بن کعب آن را در مَصحف خود آورده است، دلیلی اقامه نشده است که قرآن نازل است، بلکه نوعی از دعا است و اگر قرآن بود، برای ما نقل می‌شد و علم به صحت آن حاصل می‌گشت».

وی در آخر می‌نویسد: «این مطلب صحیح نیست و روایت شده است که او آن را در مصحف خود یادداشت کرده بود و این در حالی است که او دعا، تأویل و تفسیر را در مصحف خویش می‌آورده است».[1]

این دعا در الدرالمنثور، الاتقان، السنن الکبری، المصنف و غیره از راویان بسیاری، از ابن ضرس و بیهقی و محمد بن نصر روایت شده است و هیچ کدام تصریح نکرده‌اند که این از قرآن است.[2]

4. آیـه‌ی رجم

به طرق متعدد روایت شده است که عمر بن خطاب گفت:

«مواظب باشید که آیه‌ی رجم را ضایع نکنید...قسم به کسی که جانم در دست او است، اگر مردم نمی‌گفتند که عمر، چیزی را به کتاب خدا اضافه کرده است، این آیه را می‌نوشتم:

«الشیخ و الشیخه اذا زنیا فارجموهما البتةَ، نکالاً من اللهِ، و اللهُ عزیزٌ حکیمٌ»؛ ما این آیه را قبلاً قرائت می‌کردیم».[1]

---

1. مناهل العرفان: ج 1، ص 264.

2. السنن الکبری، بیهقی: ج 2، ص 210؛ المصنف: ج 3، ص 212.

ابن أشته در المصاحف از لیث بن سعد روایت کرده است:

«عمر، آیه ی رجم را پیش زید بن ثابت آورد; اما زید آن را ننوشت، چون تنها عمر این را نقل می‌کرد».[2]

ابن حزم آیه ی رجم را در المحلی این گونه توجیه کرده است که لفظش نسخ شده و حکمش باقی مانده است، این توجیه باطلی است، زیرا اگر تلاوت آن منسوخ شده بود، عمر آن را نمی‌آورد تا زید آن را بنویسد. ابن ظفر در کتاب الینبوع این مطلب را که آیه‌ی رجم منسوخ التلاوة باشد، انکار کرده و گفته است: «هیچ گاه خبر واحد، قرآن را اثبات نمی‌کند».[3]

ابوجعفر نحاس این را بر سنت حمل کرده و نوشته است:

«اسناد حدیث، صحیح است، الا این که حکم آن، همان حکمی نیست که قرآن متواتر آن را بیان کرده است اما این حکم در سنت ثابت شده است. و شاید بتوان گفت: آن را این گونه در غیر قرآن خوانده بود و دلیل بر این مطلب آن که عمر می‌گوید:

«اگر از این نمی‌ترسید که گفته شود عمر، چیزی را به قرآن اضافه کرده است، آن را به قرآن می‌افزودم»[4]

---

1. المستدرک: ج 4، ص 359 ـ 360; مسند احمد: ج 1، ص 23، 29، 36، 40 و 50; طبقات ابن سعد: ج 3، ص 334; سنن دارمی: ج 2، ص 179.
2. الاتقان: ج 3، ص 206.
3. البرهان، زرکشی: ج 2، ص 43.
4. الناسخ و المنسوخ: ص 8.

5. آیه‌ی جهاد

روایت شده است که عمر به عبدالرحمن بن عوف گفت:

«آیا در آنچه که نازل شده است، آیه‌ای را نمی‌یابی که بگوید: جهاد کنید همان طور که در اولین مرتبه جهاد کردید؟

ابن عوف گفت: این هم از آیاتی است که از قرآن حذف شده است».[1]

باید گفت: مگر روایت نکرده‌اند که آیه به هنگامی نوشته می‌شد که دو نفر از صحابه شهادت بدهند که این آیه از آیاتی است که خداوند در کتابش نازل فرموده است؟!

دراین صورت چه چیزی مانع از این شد که عمر و عبدالرحمن ابن عوف برای اثبات آیه‌ی مورد ادعا شهادت ندهند؟! همین دلیلی روشن بر جعلی بودن این روایت است و الاّ چگونه آیه‌ی مورد ادعا از دسترس حافظان و کاتبان قرآن در تمام بلاد اسلامی دور مانده است و تنها در ذهن عمر و عبدالرحمن بن عوف باقی مانده است؟

ب) نسخ و نسخ تلاوت

نسخ در قرآن کریم را به سه قسم تقسیم کرده‌اند:

1. نسخ حکم، بدون تلاوت: این، قسمی است که قرآن کریم درباره آن صحبت کرده است و بین علما و مفسران مشهور می‌باشد. این امری معقول و مقبول است; چون احکام به صورت دفعی نازل نشده است، بلکه به صورت تدریجی نازل شده است تا با نفوس الفت

---

1. الاتقان: ج 3، ص 84; کنزالعمال: ج 2، حدیث 4741.

پیدا کند و عقل‌ها قدرت درک و فهم آن را داشته باشند. پس احکام اولیه نسخ شده است، اما الفاظ آن به خاطر اسرار تربیتی و تشریعی که خداوند آنها را بهتر می‌داند، باقی مانده است.

2. نسخ تلاوت، بدون حکم: برای این قسم به آیه‌ی رجم مثال زده و گفته‌اند: این آیه از قرآن بوده است، اما بعداً تلاوت آن نسخ شده و حکم آن باقی مانده است.

3. نسخ تلاوت و حکم با همدیگر که به آیه‌ی رضاع مثال زده‌اند.

در خلال بحث گفته شد که بعضی روایات نقل شده در مورد نقصان را بر این حمل کرده‌اند که آنها آیاتی بوده است که تلاوتشان نسخ شده، ولی حکمشان باقی مانده است یا تلاوت و حکم آنها نسخ شده است.

این توجیه بدین سبب صورت گرفته که اگر روایات نقصان را بپذیریم لازمه آن قبول تحریف در قرآن است و اگر آنها را نپذیریم، قائل به طعن و خدشه در کتاب‌های صحاح و مسانید شده‌ایم یا قائل به طعن کسانی شده‌ایم که این حدیث‌ها را روایت کرده‌اند. شکی در این نیست که قائل شدن به دو قسم اخیر از نسخ، عین قول به تحریف است و این به دلایل زیر باطل است:

1. عقلاً محال است که نسخ لفظی واقع شود، اما نسخ حکمی واقع نشود، زیرا لفظی باید باشد تا بر حکمی دلالت کند و اگر لفظ موجود نباشد، چگونه می‌توان ثابت کرد که حکمی وجود دارد؟!

پس حکم تابع لفظ است و امکان ندارد که اصل معدوم شود و فرع باقی بماند.

2. نسخ، یک حکم است و لازم است که حکم با نص باشد و این دو انفکاک ناپذیر هستند. و دلیلی بر نسخ نصوصی که منابع قدیمی آنها را ذکر کرده‌اند وجود ندارد، زیرا نسخ آنها نقل نشده و در حدیثی از پیامبر اکرم ' وارد نشده است که یکی از این نصوص منسوخ است، در حالی که بر پیامبر اکرم ' واجب است که نسخ را اعلام کند، چنان که ابلاغ آنچه نازل شده است، واجب می‌باشد. و از آنجا که حدیثی در این مورد نقل نشده، این ادعا باطل است.

3. اخباری که نسخ تلاوت این آیات را نقل کرده‌اند، خبرهای واحد هستند و نمی‌تواند این امر را ثابت کنند، زیرا تمام علما اتفاق نظر دارند که نسخ قرآن با خبر واحد جایز نیست.[1] این را قطان به جمهور نسبت داده است.[2] رحمت الله هندی در بیان علت آن گفته است:

«اگر خبر واحد عملی را اقتضا کند که در ادله‌ی قطعی دلیلی بر آن وجود نداشته باشد، رد آن واجب است»[3]

بلکه شافعی و اصحاب وی و اکثر اهل ظاهر با قاطعیت گفته‌اند که نسخ قرآن کریم با سنت متواتر ممنوع است. احمد بن حنبل در یکی از دو روایتی که از او نقل شده است، به این امر تصریح کرده

---

1. الموافقات، شاطبی: ج 3، ص 106.
2. مباحث فی علوم القرآن: ص 237.
3. اظهار الحق: ج2، ص90.

است، و حتی کسی که قائل به امکان نسخ قرآن کریم به وسیله سنت متواتر شده، وقوع آن را منکر شده است.[1]

به این ترتیب ادعای نسخ تلاوت با بقای حکم یا بدون آن صحیح نیست، اگرچه ادعای تواتر در مورد اخبار نسخ بشود، در حالی که اخبار نسخ، خبرهای واحدی هستند که ضعیف السند و دارای متن‌ها متعارض می‌باشند.[2]

4. بعضی از معتزله و تمام علمای امامیه، دو قسم اخیر نسخ را انکار کرده و گفته‌اند که این همان قول به تحریف است. همچنین اکثر علما و محققان اهل سنت از متقدمان و متأخران دو قسم اخیر را انکار کرده‌اند. قاضی ابوبکر در الانتصار از قومی حکایت کرده است که قسم دوم را انکار کرده‌اند.[3] همچنین ابن ظفر در کتاب الینبوع آن را انکار کرده است.[4]

و از أبی مسلم نقل شده است که نسخ تلاوت، شرعاً غیر قابل قبول است[5] در این جا به اقوال بعضی از محققان اهل سنت در ابطال قول به نسخ تلاوت اشاره می‌شود:

---

1. الاحکام، آمدی: ج 3، ص 139; اصول السرخسی: ج 2، ص 67.
2. سلامة القرآن من التحریف، مرکز الرساله، ص 72.
3. البرهان فی علوم القرآن: ج 2، ص 47.
4. همان: ج 2، ص 43.
5. مناهل العرفان: ج 2، ص 112.

1. خضری می‌نویسد: «من نمی‌فهم که چطور خداوند آیه‌ای را نازل می‌کند تا حکمی را بیان نماید، سپس آن را بر می‌دارد، در حالی که حکمش باقی است؟!

قرآن کریم، افاده‌ی حکم و اعجاز را با همدیگر با این آیات می‌رساند، در این صورت چه مصلحتی در نسخ آیه و بقای حکم آن وجود دارد؟!

این چیزی است که آن را نمی‌فهمم و گمان می‌کنم که انگیزه و دلیلی برای قائل شدن بدان نیست».[1]

2. دکتر صبحی صالح می‌نویسد:

«مساله ی عجیب در مدعای قسم دوم و سوم است که گفته‌اند آیات معینی بهمراه حکم یا بدون حکم نسخ شده است.

کسی که کمی دقت کند به سرعت خطای مرتکب آنها را درمی یابد. تقسیم هر مقسمی، وقتی صحیح است که برای هر قسمی شواهد زیاد یا حداقل کافی وجود داشته باشد تا استنباط قاعده‌ای را از آن میسّر سازد و یک یا دو شاهد بیشتر برای قائلان به نسخ در هر دو صورت وجود ندارد و تمام روایاتی را که بدان استناد کرده‌اند، خبر واحد است و جایز نیست قرآن که قطعی السند است با این خبرهای واحد که ظنی السند است نسخ شود».[2]

3. دکتر مصطفی زید می‌نویسد:

---

1. التحقیق فی نفی التحریف، ص 279; صیانة القرآن من التحریف، ص 30.

2. مباحثٌ فی علوم القرآن: ص 265.

«در این صورت ادعای نسخ تلاوت و بقای حکم در حدّ یک فرض باقی می‌ماند که حتی یک مورد آن واقع نشده است. برای همین این فرضیه را رد می‌کنیم و می‌گوییم که معقول و مقبول نیست».[1]

4. عبدالرحمن جزیری می‌نویسد:

«اخباری که در آنها کلمه‌ای از کتاب خدا ذکر شده و ادعا شده است که جزء قرآن بوده و در زمان رسول خدا ' منسوخ گردیده، درست نیست; زیرا قرآن بر این کلمات اطلاق نمی‌شود و به اتفاق همه ی علما، حکم قرآن بر آن جاری نیست. اگر ممکن باشد به گونه‌ای آن را توجیه کنیم که حکم قرآن را نداشته و حکم حدیث داشته باشد و اگر تأویل و توجیه آن ممکن نباشد، صلاحیت برای دلالت بر حکم شرعی را ندارد; زیرا دلالت آن، موقوف بر ثبوت نص آن می‌باشد و به اتفاق نظر تمام علما، نفی نص آن صحیح است و در این صورت، استدلال به آن چطور امکان دارد؟! پس صلاح در این است که چنین روایاتی کنار گذاشته شود».[2]

5. ابن خطیب نوشته است:

«و اما این ادعا که تلاوت بعضی از آیات منسوخ شده و حکم آنها باقی مانده است، ادعایی است که هیچ انسان عاقلی آن را قبول نمی‌کند; زیرا سؤال می‌کند که حکمت نسخ تلاوت آیه و بقای حکم آن چیست؟

---

1. فتح المنان: ص 229.

2. الفقه علی المذاهب الاربعة: ج 4، ص 260.

حکمت صدور قانونی که واجب العمل است و برداشتن الفاظ این قانون، با بقای وجوب عمل به احکام آن چیست؟! آنها برای اثبات ادعای موهوم خویش به یک آیه استناد می‌کنند که تلاوت آن نسخ و حکم آن باقی مانده است. در حالی که خداوند می‌داند که این حکم، جزء قرآن نیست و اگر بود، صحابه گرامی پیامبر ‘ از آن غافل نمی‌شدند و سلف صالح آن را در مصاحف خود یادداشت می‌کردند».[1]

دسته دوم) روایات دال بر خطا و لحن و تغییر

اول) از عثمان روایت شده است که گفت:

«در قرآن لحن (خطای در اعراب و حرکات) وجود دارد که عرب آن را با زبان خود متناسب می‌کند. به او گفته شد: آیا این‌ها را اصلاح نمی‌کنی؟ گفت: لازم نیست، زیرا اختلاف در حرکات و اعراب، حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی‌کند».[2]

ابن أشته، لحن وارد در این حدیث را بر اشتباه در انتخاب آنچه از حروف هفتگانه که أولی می‌باشد و بر چیزهایی که لفظ آن مخالف رسم الخط آن است، حمل کرده است.

این حمل درست نیست و بهتر این است که روایت را تکذیب و انکار کرده و آن را کنار بگذاریم. چنان که دانی، رازی، نیشابوری، ابن انباری، آلوسی، سخاوی، خازن، باقلانی و عده‌ای دیگر این کار را کرده‌اند.[1]

---

1. الفرقان، ص 157.

2. الاتقان: ج 2، ص 320 ـ 321.

آنها تصریح کرده‌اند که استدلال به این روایت صحیح نیست و حجتی به وسیله‌ی آن ثابت نمی‌شود، زیرا سند آن ضعیف است و دارای اضطراب، انقطاع و تخلیط می‌باشد، از سوی دیگر قرآن به صورت متواتر از پیامبر اکرم ‘ نقل شده است و اثبات لحن در آن ممکن نیست. علاوه بر این به اجماع تمام مسلمانان آنچه که در دسترس مسلمانان می‌باشد، همان قرآنی است که بر پیامبر ‘ نازل شده است و جایز نیست که کلام الله دارای لحن و غلط باشد.

تمام صحابه و سایر علمای امت بعد از ایشان تصریح کرده‌اند که قرآن الفاظ صحیحی است که کم‌ترین خطایی از طرف کاتبان و غیره در آن وارد نشده است. همچنین در استدلال بر انکار این روایت گفته‌اند: چگونه ممکن است عثمان اصلاح قرآن را جدی نگیرد و آن را واگذارد تا عرب‌ها به تناسب زبان خویش آن را اصلاح کنند؟! و هنگامی که متولیان جمع آوری و کتابت قرآن کریم که از برگزیدگان و آشنایان به بلاغت و فصاحت هستند و قدرت بر این کار را دارند، در اصلاح آن کوتاهی کنند، چگونه افراد دیگر می‌توانند که آن را اصلاح کنند؟!

علاوه بر این، عثمان یک مصحف ننوشته بود، بلکه مصاحف متعددی را نوشته بود. و هیچ گاه بین مصاحف، اختلافی گزارش نشده است، مگر از جهت قرائت‌ها و تلاوت، نه از جهت رسم الخط و این اختلافات را لحن نمی‌گویند».[2]

---

1. تاریخ القرآن، کردی: ص 95; التفسیر الکبیر: ج 11، ص 105; تفسیر نیشابوری: ج 6، ص 23، چاپ شده در حاشیه تفسیر طبري; تفسیر الخازن: ج 1، ص 422.
2. روح المعاني: ج 6، ص 13.

چیزی که باعث می‌شود تا به آسانی این روایت و امثال آن را رد کنیم، این است که آنها را عکرمه، آزاد کرده‌ی ابن عباس روایت کرده است. او از سردمداران ضلالت و گمراهی بود. او هم عقیده با خوارج بود و در دروغ گویی و افتراء به وی مثال می‌زدند! اکابر و بزرگانی از قبیل: ابن عمر، مجاهد، عطاء، ابن سیرین، مالک بن أنس، شافعی، سعید بن مسیّب و یحیی بن سعید در او خدشه کرده و او را ضعیف می‌شمردند و مالک، روایت از او را تحریم کرده و مسلم از او اعراض کرده بود.[1]

دوم) از ابن عباس درباره آیه‌ی: {حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا}[2] روایت شده است:

«به جای تستأنسوا، تستأذنوا بوده است و به خاطر خطای کاتب چنین شده است.[3] و منظور از استئناس، استعلام است، یعنی تا هنگامی که بدانید در خانه چه کسی است. این روایتّ دروغ، به ابن عباس نسبت داده شده است در حالی که چنین چیزی از او صادر نشده است، زیرا تمام مصحف‌ها: {حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا} را ثبت کرده‌اند و اجماع از زمان رسول خدا ' تا الان بر همین لفظ بوده است. بنابراین به چنین روایاتی اعتنا نمی‌شود.

فخررازی می‌نویسد: «بدانید که این روایت از ابن عباس محل تأمل است، زیرا لازمه‌اش طعن در قرآنی است که به تواتر نقل شده و قطعی السند است و اقتضا

1. وفیات الاعیان: ج 1، ص 319، میزان الاعتدال: ج 3، ص 93؛ المغنی فی الضعفاء: ج 2، ص 84؛ الضعفاء الکبیر: ج 3، ص 373؛ طبقات ابن سعد: ج 5، ص 287؛ تهذیب الکمال: ج 7، ص 263.
2. نور: (24)، 27.
3. الاتقان: ج 2، ص 327؛ لباب التأویل: ج 3، ص 324؛ فتح الباری: ج 11، ص 7.

می‌کند چیزی که به تواتر نقل نشده است، جزء قرآن باشد. اگر این باب گشوده شود، شک به تمام قرآن سرایت می‌کند و استنباط می‌شود که تمام آن باطل است»[1]

ابوحیان می‌نویسد: «هر کسی از ابن عباس روایت کند که قول خدای متعال: {حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا} اشتباهاً نوشته شده و در واقع {حَتَّى تَسْتَأْذنوا} بوده است; او کافر است و ملحد شمرده می‌شود و ابن عباس از چنین تهمت‌هایی بریء است.[2]

سوم) عروة بن زبیر روایت کرده است: از عایشه درباره قول خدای متعال: {لَّكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ}[3] {وَالْمُقِيمِينَ} {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَالَّذِينَ هَادُواْ وَالصَّابِؤُونَ}[4] و {إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ}[5] سؤال کردم عایشه در جواب وی گفت: ای خواهرزاده‌ی من، این از کارهای کاتبان است که در نوشتن اشتباه کرده‌اند.[6]

أما قول خدای متعال که می‌فرماید: {وَالْمُقِيمِينَ} در صورتی که عطف باشد، و المقیمون خواهد بود، چنان که حسن و مالک بن دینار آن را چنین قرائت کرده‌اند و چیزی که در مصاحف و قرائت اُبی و جمهور آمده است: {وَالْمُقِيمِينَ} می‌باشد. سیبویه می‌گوید:

---

1. التفسیر الکبیر: ج 23، ص 196.
2. البحر المحیط: ج 6، ص 445.
3. نساء: (4)، 162.
4. مائده: (5)، 69.
5. طه: (20)، 63.
6. الاتقان: ج 2، ص 320.

در این جا برای مدح، منصوب شده است; یعنی قصد می‌کنم: مقیمین; اقامه کنندگان را. او شواهد و مثال‌هایی را از کلام عرب بر این مطلب آورده است.[1]

آلوسی می‌نویسد: «به سخن کسانی که گمان می‌کنند چنین مطالبی از لحن قرآن است، واینکه {وَالْمُقِیمِونَ} با واو باشد; اعتنا نمی شود زیرا در این که همین نظْم به صورت متواتر نقل شده است، حرفی نیست و به هیچ وجه لحن در قرآن جایز نیست.[2]

اما قول خدای متعال: {وَالصَّابِئُونَ}، مرفوع و عطف بر محل اسم إنّ می‌باشد.

فراء می‌نویسد:

«این در جایی جایز است که اعراب اسم در آن مشخص نمی‌شود، مانند این که اسم اّنّ، ضمیر یا موصول باشد. چنان که شاعر می‌گوید:

فَمَنْ یك أمسی بالمدینةِ رحلـه   فـإنّي و قیـارٌ بهـا لغریـب

در این جا قیارٌ عطف بر محل یای متکلم شده است.[3] و کوفیان و بصریین رفع را در آیه جایز دانسته‌اند و به شواهدی از کلام عرب استدلال کرده‌اند.

صاحب المنار می‌نویسد: «بعضی از دشمنان اسلام به خود این جرأت را می‌دهند که ادعا کنند در قرآن غلط‌های نحوی وجود دارد

---

1. الکشاف: ج 1، ص 590، ذیل آیه‌ی 162 از سوره‌ی نساء.

2. روح المعانی: ج 6، ص 13.

3. معانی القرآن: ج 1، ص 310; مجمع البیان: ج 3، ص 346; صیانة القرآن من التحریف: ص 183.

و رفع «صابئین» را از جمله‌ی این غلط‌ها شمرده‌اند و این، جمع بین جهل و سبک عقلی است.

این ادعای غلط از ظاهر متبادر از قواعد نحوی استنباط شده است، با جهل یا تجاهل نسبت به این که نحو از لغت استنباط می‌شود و لغت از نحو استنباط نمی‌شود».[1]

و اما قول خدای متعال که می‌فرماید: {إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ} قرائتی که جمهور مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند، تخفیف إنْ با کسره ی همزه می‌باشد. در این صورت همانند إنّ عامل نمی‌باشد و هذان مرفوع می‌باشد.

زمخشری می‌نویسد:

«إنْ هذان لساحران، همانند: إنْ زیدٌ لَمنطلقٌ» می‌باشد و این لام، لام فارقه بین إنْ نافیه از إنَّ مثقّلة می‌باشد».[2]

در این صورت اشکالی بر این آیه وارد نشده و لحنی در قرآن رخ نداده است.

فخررازی می‌نویسد: «از آنجا که نقل این گونه قرائت‌ها، همانند نقل تمام قرآن، مشهور و متواتر است، در این صوت اگر حکم به غلط بودن آن بکنیم، این شک و تردید و تعدد قرائت به تمام قرآن سرایت می‌کند و این باطل است».[3]

---

1. تفسیرالمنار: ج 6، ص 478.
2. الکشاف: ج 3، ص 72.
3. التفسیر الکبیر: ج 22، ص 75.

چهارم) روایت شده است که حجاج بن یوسف دوازده موضع را در مصحف تغییر داده است:

1. در سوره‌ی بقره (لم یتسنِ) بوده است که آن را به {لَمْ يَتَسَنَّهْ}[1] تغییر داده است.

2. در سوره‌ی مائده (شریعة و منهاجاً) بوده است که آن را به: {شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا} [2] تغییر داده است.

3. در سوره‌ی یونس (هو الذی ینشرکم) بوده است که آن را به {هو الّذي يسيركم}[3] تغییر داده است.

این مثال‌ها و غیر آن از مصاحف سجستانی به روایت عباد بن صهیب نقل شده است[4] و عباد کسی است که نزد ائمه‌ی حدیث و علمای جرح و تعدیل متروک الحدیث است و به کذب و افتراء مشهور می‌باشد.[5]

مرحوم آیت الله خویی می‌نویسد: «این ادعا، شبیه هذیان آدم مریض و یاوه گویی‌های دیوانگان و اطفال می‌باشد. حجاج بن یوسف یکی از والیان بنی امیه می‌باشد و او کوچک‌تر از آن است که در قرآن دست درازی کرده باشد. بلکه او کوچکتر از آن بوده است که یکی از فروع

---

1. بقره: (2)، 259.
2. مائده: (5)، 48.
3. یونس: (10)، 22.
4. المصاحف: ص 49.
5. المغنی: ج 2، ص 326 ـ 3037.

اسلام را تغییر دهد و با این حال چگونه ادعا می‌شود که اساس دین و قوام شریعت را تغییر داده است؟! او چگونه قدرت داشته است که بر تمام ممالک اسلامی که قرآن در آنها منتشر شده بود، تسلط یابد و قرآن‌های موجود را تغییر دهد؟! و چگونه است که این کار عظیم را هیچ مورخی در کتاب خود نقل نکرده است؟! و هیچ کس به این خطای بزرگ انتقاد نکرده است؟! و هیچ مسلمانی در آن زمان در مقابل این عمل قیام نکرده است؟! و چگونه مسلمانان پس از هلاکت حجاج و پایان یافتن سلطه‌اش، این دست کاری‌های وی را اصلاح نکرده‌اند؟!

و بر فرض که وی تمام نسخه‌های قرآن را از اقصی نقاط ممالک اسلامی جمع آوری کرده و آنها را تغییر داده است; اما آیا این قدرت را داشته است که آنچه را در ذهن و دل مسلمانان و حافظان قرآن بوده است، تغییر دهد؟ و این در حالی است که تعداد حافظان قرآن در آن زمان بی شمار بوده است». [1]

چنان که گفته شد، خلفای صدر اول، جرأت نکردند که حرفی را از قرآن حذف کنند. دقت و اهتمام مسلمانان آنچنان زیاد بود که در مقابل کسی که اقدام به تغییر حرفی از قرآن می‌کرد، شمشیر می‌کشیدند، با این حال، چگونه حجاج توانسته است که دوازده موضع را تغییر دهد، آن هم پس از انتشار نسخه‌های متعدد قرآن و زیاد شدن حافظان قرآن؟!

---

1. البیان فی تفسیر القرآن: ص 219.

این‌ها اخباری بود که در کتاب‌های صحاح نقل شده بود. در این قسمت به بررسی روایاتی می‌پردازیم که در کتاب‌های امامیه نقل شده است.

پنجم) روایات موجود در کتاب های امامیه:

در این قس**مت** به برخی از روایات تحریف که در منابع شیعی موجود است، اشاره می‌کنیم:

بعضی از این روایات ظاهر در نقصان و تحریف قرآن هستند، ولی تأویل و توجیه شده‌اند و گفته شده است که دلالت بر نقصان ندارند و برخی باطل و مردود هستند و بر همین مقیاس روایات دیگر حمل می‌شوند.

طایفه‌ی اول) روایاتی که در آنها لفظ تحریف آمده است

1. در کتاب کافی با اسناد از علی بن سوید آمده است:

به ابوالحسن موسی × که در حبس بود، نامه‌ای نوشتم. او جواب آن حضرت × را ذکر کرده و از جمله آورده است که فرمود:

«أؤتمنوا علی کتاب اللّه، فحرّفوه و بدّلوه» [1]

امین کتاب خدا شمرده شدند، اما آن را تحریف کردند و آن را تغییر دادند.

2. ابن شهر آشوب در مناقب، خطبه‌ی حضرت سیدالشهداء را در روز عاشورا نقل کرده است که از جمله در آن آمده است:

---

1. کافی: ج 8، ص 125، حدیث 95.

{إنّما أنتم من طواغيت الامّة، شذّاذ الأحزاب و نبذة الكتاب و نفثة الشيطان و عصبة الآثام و محرّفي الكتاب}

همانا شما از طاغوت‌های امت، باقیمانده‌های احزاب، معرفی شدگان توسط قرآن، نتیجه‌های شیطان، گروه گناهکاران و تحریف کنندگان کتاب خدا هستید.

روشن است که منظور امام × از تحریف در اینجا، حمل آیات بر غیر معانی آن و دور شدن از اهداف اصلی آیات به وسیله ی تأویل‌های باطل و روش‌های فاسد است، بدون آن که دلیل قاطع یا حجت واضح یا برهان روشن داشته باشند.

و مکاتبه‌ی امام × با سعدالخیر، به صراحت دلالت می‌کند بر این که منظور از تحریف در این جا، تأویل باطل و بازی با معانی قرآن است.

آن حضرت × می‌نویسد: {و كان من نبذهم الكتاب ان اقاموا حروفه و حرّفوا حدوده، فهم يروونه و لايرعونه...}[1]

برخورد آنها با قرآن کریم این گونه است که در حفظ الفاظ و عبارات آن دقت و تلاش کردند، اما حدود و تأویل معانی آن را تحریف کردند. آنها قرآن را روایت می‌کردند، اما دستورات آن را رعایت نمی‌کردند.

طایفه‌ی دوم) روایاتی که دلالت می‌کند بر این که در بعضی از آیات قرآن، اسامی ائمه ^ بوده و حذف شده است

1. در اصول کافی از امام محمدباقر × روایت شده است:

جبرئیل این آیه را چنین بر حضرت محمد ' نازل فرمود:

{وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا ـ في علي ـ فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ}[1]

---

1. کافی: ج 8، ص 53، ح 16.

اگر در آنچه بر بنده‌ی خودمان ـ درباره‌ی علی × ـ نازل کردیم شک دارید، پس سوره‌ای مثل آن بیاورید.

2. در کافی از ابوبصیر، از امام صادق × نقل شده است که صحیح آیه چنین بوده است:

{وَمَن يُطِعْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ـ في ولاية علي بن ابي طالب و الائمة من بعده ـ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا} [2]و[3]

هر کس از خدا و رسولش ـ درباره‌ی ولایت علی بن ابی طالب × و ائمه‌ی بعد از او ـ اطاعت کند، هر آینه به رستگاری عظیمی رسیده است.

3. در کافی از منخّل، از امام صادق × روایت شده است:

جبرئیل آیه را این گونه بر حضرت محمد ' نازل فرمود:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا ـ في علي ـ نُورًا مُّبِينًا} [4]و[5]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید. ایمان بیاورید به آنچه نازل کردیم ـ درباره‌ی علی × ـ که نور مبین است.

در بطلان و سقوط این روایات از درجه‌ی اعتبار، همین بس که علامه مجلسی & در مرآة العقول قائل به ضعف این روایات شده است و به جای آن که سندهای این روایات را یکی پس از دیگری

---

1. کافی: ج 1، ص 417، ح 26.
2. احزاب: (33)، 71.
3. کافی: ج 8، ص 414.
4. نساء: (4)،47.
5. تفسیر نور الثقلین: ج 1، ص 487، به نقل از اصول کافی.

بررسی کنیم، به گفته مرحوم فیض کاشانی به عدم صحت این روایات بسنده می‌کنیم.[1]

شیخ بهایی گفته است: «آنچه که مشهور شده است بر این که اسم علی × از قرآن حذف شده است، در نظر علما معتبر نیست».[2]

و بر فرض که روایات صحیح باشد، می‌توان آن را چنین توجیه کرد که منظور امام × این است که آیه به این معنا نازل شده است نه به این شکل و با این الفاظ و منظور این نیست که الفاظی از قرآن حذف شده است.

مرحوم آیت الله خویی می‌نویسد:

«بعضی از تنزیل، همانند تفسیر قرآن بوده و از خود قرآن نبوده است. بنابراین روایاتی که می‌گوید: اسامی ائمه ^ در تنزیل بوده، از همین قبیل است و اگر این حمل درست نباشد و نتوان روایات را توجیه کرد، باید آنها را کنار گذاشت، چون مخالف کتاب و سنت هستند. و دلایل بسیاری بر نفی تحریف دلالت می‌کنند».[3]

و بر فرض که این روایات بر تفسیر حمل نشوند، با صحیحه‌ی ابوبصیر که از امام صادق × روایت شده است، معارض است، او نقل می‌کند:

از امام صادق × درباره‌ی آیه‌ی: {أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ}[4] سؤال کردم، فرمود: ((نزلت في علي بن ابي طالب و الحسن و

1. وافی: ج 2، ص 273.
2. آلاء الرحمن: ج 1، ص 26.
3. البیان فی تفسیر القرآن: ص 23.
4. نساء: (4)، 59.

الحسین ^ »: درباره‌ی علی و فرزندان حسن و حسین ^ نازل شده است، عرض کردم: مردم می‌پرسند: چرا از علی و اهل بیتش نامی در قرآن برده نشده است؟! فرمود:

«فقولوا لهم: إنَّ رسولَ اللّه ' نزلت علیه الصلاة و لم یسمّ لهم ثلاثاً و لا أربعاً، حتی کان رسول اللّه ' هو الذي فسّر لهم ذلك»[1]

به آنها بگویید: همانا بر رسول خدا ' اصل نماز وحی شده ولی معین نشده است که نماز، سه یا چهار رکعت است و رسول خدا ' اسامی و تعداد رکعات را به امر الهی تفسیر کرده است.

این روایت بر تمام آن روایات حاکم است و معنا و مفهوم آنها را روشن می‌کند. علاوه بر این صحابه‌ای که از بیعت با ابوبکر خودداری ورزیدند، استدلال نکردند که چون اسم علی × در قرآن آمده است، پس با ابوبکر بیعت نمی‌کنیم، در حالی که اگر چنین بود، حتماً بدان استدلال و احتجاج می‌کردند. همین روشن‌ترین دلیل بر آن است که اسم علی × در آیات قرآن نیامده است.

همچنین می‌توان به این طایفه از روایات اشاره کرد:

1. در کافی از أصبغ بن نباته روایت شده است: «از امیرالمؤمنین × شنیدم که می‌فرماید:

«نزل القرآن أثلاثاً: ثلثٌ فینا و في عدوّنا، و ثلث سنن و أمثال، و ثلث فرائض و احکام»[2]

---

1. کافی: ج 1، ص 286، ح 1.
2. کافی: ج 2، ص 627، ح 2.

قرآن در سه قسمت نازل شده است: یک سوم آن درباره‌ی ما و دشمنان ما نازل شده و یک سوم آن درباره‌ی سنت‌ها و أمثال نازل شده و یک سوم آن درباره‌ی فرائض و احکام نازل شده است.

2. در تفسیر عیاشی، از امام صادق × روایت شده است:

«لو قرئ القرآن کما اُنزل لَألفیتنا فیه مسمین» [1]

اگر قرآن، همانطور که نازل شده است، قرائت می‌گردید، می‌دیدی که ما در آن نام برده شده‌ایم.

علامه مجلسی & تصریح کرده است که روایت اول مجهول است و روایت دوم را عیاشی به صورت مرسل از داود بن فرقد، از کسی که او را خبر داده است، از امام صادق × روایت کرده است. ضعف سندی این روایت روشن است و بر فرض که سند آن درست باشد، منظور امام × این است که اسامی آنها به صورت تفسیر از آیات فهمیده می‌شود، نه این که الفاظ اسامی آنها در اصل قرآن موجود است; یعنی در صورتی که تأویل بعضی از آیات حذف نمی‌شد و تفسیر بعضی از آیات و شأن نزول آنها حذف نمی‌شد، در آن صورت می‌دیدی که اسم ما در قرآن آمده است; یا این که اگر قرآن به همان صورتی که خدای متعال نازل کرده است، بدون دخالت اوهام و امور باطل، تأویل می‌باشد در این صورت می‌دیدی که اسم ما در قرآن آمده است.

---

1. تفسیر عیاشی: ج 1، ص 13، ح 4.

طایفه‌ی سوم) روایاتی که توهم وقوع تحریف در قرآن را ایجاد می کنند

1. عیاشی در تفسیر خود از میسر، از ابوجعفر × نقل می‌کند:

«لو لا اَنَّهُ زید في کتاب الله و نقص منه، ما خفي حقنا عَلی ذي حجی و لو قد قام قائمنا فنطق صدَّقه القرآن»[1]

اگر چنین نبود که چیزهایی به قرآن اضافه شده یا از آن کم شده است، در این صورت حق ما بر حقیقت جویان مخفی نمی‌ماند و اگر قائم ما بر خیزد و سخن بگوید، قرآن او را تصدیق می‌کند.»

2. کلینی در کافی و صفّار در بصائر، از جابر روایت کرده‌اند که گفت: از امام باقر × شنیدم که می‌فرماید:

«ما ادّعی اَحَدٌ من الناس اَنَّهُ جمع القرآن کلّه کما اُنزل إلّا کذّاب و ما جمعه و حفظه کما أنزلهُ اللّه تعالی إلّا علي بن ابي طالب و الائمة من بعده علیهم السلام»[2]

هیچ کسی ادعا نمی‌کند که تمام قرآن را همان طوری که نازل شده است، جمع آوری کرده است، مگر این که دروغگو است. هر آینه تمام قرآن را آنچنان که خدای متعال نازل کرده بود، کسی جمع آوری و حفظ نکرد، مگر علی بن ابی طالب و ائمه‌ی بعد از او ^ .

3. کلینی در کافی و صفار در بصائر، از جابر، از امام باقر × روایت می‌کنند که فرمود:

---

1. تفسیر عیاشی: ج 1، ص 13، ح 6.
2. کافی: ج 1، ص 228، ح 1; بصائر الدرجات، ص 213، ح 2.

«ما يستطيع اَحَدٌ أنْ يدّعي اَنَّ عنَدهُ جميع القرآن كُلُّه ظاهره و باطنه غير الاوصياء» [1]

هیچ کس غیر از اوصیاء نمی‌تواند ادعا کند که تمام ظاهر و باطن قرآن نزد او است.

این طایفه از روایات نیز از دلالت بر تحریف قرآن قاصر هستند. حدیث اول از مرسل‌های عیاشی است که مخالف کتاب و سنت و اجماع مسلمین است. مسلمانان اجماع دارند که حتی یک حرف به قرآن اضافه نشده است و بسیار از علمای بزرگ از قبیل: سیدمرتضی، شیخ طوسی، شیخ طبرسی و غیره اتفاق نظر دارند که چیزی به قرآن اضافه نشده است.

اما منظور از نقصی که در حدیث اول بدان اشاره شده است، نقص از جهت عدم شاخت تأویل و عدم اطلاع از باطن قرآن می‌باشد، نه نقص آیات و سوره‌ها. و قول او که می‌فرماید:

«لو قد قام قائمنا فنطق صدقه القرآن»

اگر قائم ما قیام کند و صحبت نماید، قرآن او را تصدیق می‌کند.

همانا کسی که قائم صلوات الله علیه را تصدیق می‌کند، همین قرآن فعلی موجود در دسترس مردم است. و اگر به راستی این قرآن تحریف شده باشد، قائم را تصدیق نمی‌کند.

به عبارت دیگر معنای آن این است که امام حجت صلوات الله علیه، معنای حقیقی قرآن را آشکار می‌کند به گونه‌ای که هیچ نکته مبهمی در آن باقی نمی‌ماند، و در این صورت هر صاحب عقلی

---

1. همان: ح 2، و همان: ح 1.

می‌فهمد که قرآن، قائم را تصدیق می‌کند. پس منظور از حدیث اول ـ بر فرض صحت آن ـ این است که آنها معانی قرآن را تحریف نموده و آن را ناقص کرده‌اند و آنچه از معانی که از قرآن نیست، بدان تحمیل کرده‌اند، به طوری که امر بر مردم مشتبه شده است.

اما در سند روایت دوم، عمرو بن مقدام قرار دارد که ابن غضائری او را ضعیف شمرده است.[1] در سند روایت سوم هم منخّل بن جمیل أسدی قرار دارد که علمای رجال درباره‌ی او گفته‌اند: فاسدالروایه و متهم به غلو است و غلات، احادیث بسیاری را از او نقل کرده‌اند.[2]

و بر فرض که این دو روایت صحیحه باشند، توجیه آنها به معنای دیگری امکان دارد که با الفاظشان تناسب دارد.

سید طباطبایی می‌نویسد: «سخن امام که می‌فرماید: «إنَّ عنده جمیع القرآن...»، اگرچه ظاهر در لفظ قرآن است و چنین می‌رساند که تحریف در آن واقع شده است، اما مقید کردن آن با عبارت: «ظاهره و باطنه» می‌رساند که منظور علم به تمام قرآن است، از حیث معانی ظاهری و معانی استنباط شده از آن».[3]

سیدعلی بن معصوم این دو خبر را در ضمن خبرهایی آورده است که در آنها استشهاد کرده است، امیرالمؤمنین و ائمه معصوم ^ با تأیید الهی و الهام ربانی و تعلیم نبوی تمام آنچه را که در قرآن است

---

1. مجمع الرجال: ج 4، ص 257 و ج 6، ص 139; رجال ابی داود: ص 281، ح 516.
2. همان.
3. التحقیق فی نفی تحریف القرآن: ص 62.

با علم قطعی دریافت کرده‌اند. او گفته است که احادیث در این زمینه به صورت متواتر از هر دو فرقه نقل شده است.[1]

همچنین ممکن است که این دو روایت را بر مطالب اضافه‌ای که در مصحف امیرالمؤمنین × موجود است، حمل نماییم. این مطالب را حضرت علی × از کسی که از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، نقل کرده است و این‌ها تفسیر یا تنزیلی از سوی خدای متعال برای توضیح مقصود می‌باشد، اما این مطالب جزء قرآنی که رسول الله ‘ مأمور به ابلاغ آن به امت شده بود، نیست.

این، خلاصه‌ی موضع علمای مکتب اهل بیت ^ در قبال اخباری است که در کتاب‌هایشان نقل شده است و وقوع تحریف از آنها فهمیده می‌شود. توضیح داده شد که آنها بر ثبوت نص قرآنی و سلامتی آن از تحریف اصرار و پافشاری می‌کنند. علاوه بر آن ائمه اهل بیت ^ بر عدم تحریف قرآن تصریح کرده‌اند و بر صحت و اتقان قرآنی که در دسترس مسلمین است، اصرار ورزیده‌اند.

---

1. شرح الصحیفه السجادیه: ص 401.

ششم) تصریحات ائمه اطهار ^ و تشویق آنان به ارتباط با قرآن موجود

اخباری از ائمه اطهار ^ وارد شده است که در تمامی آنها تصریح شده است که آنان معتقد به همین قرآن موجود هستند و این قرآن، همان چیزی است که بر رسول الله ' نازل شده است.

اگر به سفارش‌ها، وصیت‌ها و گفتگوهای این‌ها در موضوعات مختلف نظری بیفکنیم، درمی یابیم که همین قرآن را مبنای اصلی سخنان خود برای بیان احکام، تربیت، تبیین قواعد تفسیری یا فقهی قرار داده‌اند. علاوه بر این به تلاوت قرآن ترغیب و تشویق بسیار کرده‌اند و حفظ آن و تدبر در آیاتش را ضروری دانسته اند. این سفارش‌ها، میزان اهتمام و اعتماد ائمه ^ را به همین قرآن بیان می‌کند.

در این جا به چند روایت اشاره می‌شود:

1. حضرت علی × مردم را درباره‌ی قرآن سفارش می‌کند و علوم آن را بیان می‌کند. این‌ها نشانه‌ی آن است که قرآن موجود در میان مردم، همان چیزی است که بر رسول الله ' نازل شده است. آن حضرت × می‌فرماید:

«کتابُ ربکم فیکم، مبیناً حلاله و حرامه و فرائضه و فضائله و ناسخه و منسوخه و رخصه و عزائمه و خاصه و عامّه و عبره و امثاله و مرسله و محدوده و محکمه و متشابهه، مفسراً مجمله، و مبیناً غوامضه، بین مأخوذ میثاق في علمه و موسَّعُ علی العباد في جهله و بین مثبت في الکتاب فرضه و معلوم في السنَّةِ نسخه و واجبٌ في السنّةِ أخذه و مرخص في الکتاب ترکه، و بین واجب بوقته و زائلٌ في مستقبله و مباین بین محارمه من کَبیر اَوْعَدَ علیه

نیرانه اَو صغیر أرصد له غفر انه و بین مقبوله فی ادناه، موسَّع فی اقصاه»[1]

کتاب پروردگارتان میان شما است که بیان کننده‌ی حلال و حرام، واجب و مستحب ،ناسخ و منسوخ، مباح و ممنوع، خاص و عام، پندها و مَثَل‌ها، مطلق و مقید و محکم و متشابه می‌باشد. عبارات مجمل خود را تفسیر و نکات پیچیده‌ی خود را روشن می‌کند از واجباتی که پیمان شناسایی آن‌ها را گرفت و مستحباتی که آگاهی از آنها لازم نیست.

قسمتی از احکام دینی در قرآن واجب شمرده شده که ناسخ آن در سنت پیامبر ' آمده و بعضی از آن در سنت پیامبر ' واجب شده که در کتاب خدا، ترک آن مجاز بوده است. بعضی از واجبات، وقت محدودی داشته که در آینده از بین رفته است.

محرمات الهی از هم جدا می‌باشند. برخی از آنها، گناهان بزرگ است که وعده‌ی آتش دارد و بعضی کوچک که وعده‌ی بخشش داده است و برخی از اعمال که اندکش مقبول و در انجام بیشتر آن آزادند.

و می‌فرماید:

اَمْ أنزل اللّه دیناً ناقصاً فاستعان بهم علی إتمامه؟ ام کانوا شرکاء له فلهم أنْ یقولوا و علیه اَنْ یرضی؟ ام أنزل اللّه سبحانه دیناً تاماً فقصّر الرسول ' عن تبلیغه و أدائه؟ واللّه سبحانه یقول: {مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ}

آیا خداوند دین خود را به صورت ناقص نازل کرده که می‌بایست آنها چیزی را بگویند و خداوند بدان رضایت دهد؟ یا این که خداوند متعال دین کامل را نازل کرد، اما پیامبر ' در تبلیغ و رساندن آن به مردم کوتاهی کرد؟ این در حالی است که خدا می‌فرماید: ما هیچ چیزی را در این کتاب از قلم نینداختیم.

2. حضرت علی × در نامه‌ای به حارث همدانی می‌نویسد:

---

1. نهج البلاغه: خطبه‌ی اول.

«و تمسك بحبل القرآن و استنصحه و اَحِل حلاله و حرّم حرامه»[1]

به ریسمان قرآن چنگ بزن و از آن نصیحت بخواه و حلالش را حلال و حرامش را حرام بدان.

3. و در جای دیگر می‌فرماید:

«لقاح الایمان، تلاوة القرآن» [2]

تلاوت قرآن، ایجاد کننده و استحکام بخش ایمان است.

آن حضرت ‘ به تدبر در کنار تلاوت تأکید میورزد و می‌فرماید:

«ألا لاخيرَ في قراءة ليس فيها تدبر. ألا لاخير في عبادة ليس فيها تفقه»[3]

آگاه باشید که هیچ خیری در قرائتی که در آن تدبر نباشد، وجود ندارد. آگاه باشید که هیچ خیری در عبادتی که در آن تفقه نباشد، نیست.

تلاوت و تدبری که امام × به آن تأکید می‌کند، در همین قرآن موجود پیاده می‌شود نه در غیر آن.

4. حضرت علی × قرآن را چنین توصیف می‌فرماید:

«جعله اللّه ريّاً لعطش العلماء و ربيعاً لقلوبِ الفقهاء و محاجّاً لطرق الصلحاء و دواءً ليس بعدَه داء و نوراً ليس معه ظلمة»[4]

خداوند، قرآن را برطرف کننده‌ی عطش علما و بهار قلوب فقها و محاجه کننده‌ای برای طریق صلحا و دوایی که بعد از آن دردی نیست و نوری که همراه آن ظلمتی نیست، قرار داده است.

---

1. شرح نهج البلاغه: ص 315، خطبه‌ی 198.
2. غررالحکم: ص 7633.
3. بحارالانوار: ج 92، ص 211.
4. نهج البلاغه: خطبه 198; شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج 10، ص 199.

5. حضرت امام حسن مجتبی × قرآن را چنین توصیف می‌کند:

«إنَّ هذا القرآن فيه مصابيح النور و شفاء الصدور فليجل جال بضوئه و ليلجم الصفة، فان التلقين حياة القلب البصير كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور»[1]

در این قرآن، چراغ‌های نور و شفای قلب‌ها است. پس هر کسی باید تحت نور آن حرکت کند و صفات شایسته را از آن فرا گیرد. به درستی که تلقین، باعث حیات قلب بصیر است، چنان که حرکت کننده‌ی در تاریکی از نور برای روشن کردن مسیر استفاده می‌کند.

6. امام زین العابدین × به هنگام ختم قرآن چنین دعا می‌کرد:

«اللهم فاذا أفدتنا المعونة على تلاوته و سهّلت جواسي السنتنا بحُسنِ عبارته فاجعلنا ممن يرعاه حق رعايته و يدين لك باعتقاد التسليم لمحكم آياته»[2]

پروردگارا! حال که ما را در تلاوت قرآن یاری فرمودی و زبان‌های ما را به بیان عبارت‌های نیکوی آن مترنم ساختی، ما را از کسانی قرار ده که حق آن را رعایت کنیم و با اعتقاد به تسلیم در مقابل محکمات آن بر دین و ایمان خویش بیفزاییم.

7. و از امام محمدباقر × روایت شده است:

«همانا خداوند به مؤمنین می‌فرماید: {وَإِذَا قُرِىءَ الْقُرْآنُ}، یعنی هنگامی که سوره‌های قرآن در نماز به وسیله‌ی امام قرائت می‌شود؛ {فَاسْتَمِعُواْ}؛ بدان گوش فرا دهید».[3]

و این سفارشی عام برای تمام مسلمانان است، هنگامی که آیاتی از این قرآن را می‌خوانند.

---

1. بحارالانوار: ج 78، ص 112.
2. الصحيفه السجاديه: دعای 42.
3. بحارالانوار: ج 92، ص 222.

8. امام باقر × در توصیف قرآن می‌فرماید:

«إنّ للقرآن بطناً و للبطن بطنٌ و لَهُ ظهر و للظهر ظهرٌ..و لیس شيءٌ أبْعدُ من عقول الرجال من تفسیر القرآن، إنّ الآیة لتکون في اولها في شيء و آخرها في شيء و هو کلام متصلٌ یتصرف علی وجوه» [1]

همانا قرآن بطنی دارد و هر بطنی، بطنی دارد و همانا قرآن ظاهری دارد و هر ظاهری دوباره ظاهری دارد... و هیچ چیز دورتر از تفسیر قرآن از عقول بشری نیست، چرا که می‌بینیم یک آیه در اول آن درباره‌ی مطلبی صحبت می‌کند و در آخر آن درباره‌ی مطلب دیگری صحبت می‌کند، اما با این حال سخن متصلی است و بر وجوه مختلف حمل می‌شود.

9. علی بن سالم، از پدرش روایت می‌کند:

از امام جعفر صادق × پرسیدم: یا بن رسول الله، درباره‌ی قرآن چه می‌فرمایید؟ فرمود:

«هو کلام اللّه و قول الله و کتاب الله و وحي اللّه و تنزیله و هو الکتاب العزیز الذي {لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ} [2]

این قرآن، کلام خدا، کتاب خدا، وحی خدا و تنزیل خداوند است. این همان کتاب عزیزی است که هیچ باطلی از پیش و پس در آن راه ندارد و از سوی خدای حکیم و حمید نازل گشته است. و فرمود:

«إنّ اللّهَ جَعل و لایتنا اهل البیت قطب القرآن و قطب جمیع الکتب، علیها یستدیر محکم القرآن و بها یوهب الکتب و یستبین الایمان» [3]

---

1. همان، ح 92، ص 20.
2. امالی شیخ صدوق: ص 545.
3. بحارالانوار: ج 92، ص 27.

همانا خدای متعال، ولایت ما اهل بیت را قطب و محور قرآن و تمام کتاب‌ها قرار داده است. محکمات قرآن بر محور ولایت ما می‌چرخد و کتاب‌ها به وسیله‌ی ما روشن می‌شوند و ایمان را تبیین می‌کنند.

10. امام صادق × می‌فرماید:

«مَنْ فَسَّر القرآن برأیه فأصاب لم یؤجر و إنْ أخطأ کان إثمه علیه»[1]

هر کسی قرآن را تفسیر به رأی کند و به واقع برسد، أجری ندارد و اگر خطا کند، گناهش بر گردن خودش است.

11. امام باقر × می‌فرماید:

«مَنْ أوتر بالمعوذتین و قل هو الله أحد، قیل له: یا عبداللّه أبشر فقد قبل الله وترك»[2]

هر کسی در نماز وتر، معوذتین و سوره‌ی توحید را بخواند، به وی خطاب می‌شود: ای بنده‌ی خدا! بشارت بر تو باد که خدا نماز وتر تو را قبول کرد.

12. امام باقر × می‌فرماید:

«مَنْ ختم القرآن بمکة من جمعة الی جمعة و اقل من ذلك و اکثر و ختمه یوم الجمعة، کتب اللّهُ له من الاجر و الحسنات من اول جمعة کانت الی آخر جمعة تکون فیها و ان ختمه في سائر الایام فکذلك»[3]

هر کس قرآن را در مکه از جمعه ای تا جمعه‌ی دیگر ختم کند یا به گونه‌ای قرآن را قرائت کند که در روز جمعه آن را ختم نماید، خداوند پاداش و ثوابی از اولین جمعه‌ای که بوده است تا آخرین جمعه‌ای که

---

1. بحارالانوار: ج 92، ص 110.
2. الأمالی، شیخ صدوق: ص 60; ثواب الاعمال، شیخ صدوق: ص 157.
3. ثواب الاعمال: ص 125.

خواهد آمد، برای او در نظر می‌گیرد و اگر آن را در سایر ایام هم ختم کند، چنین ثوابی می‌برد.

احادیث بسیاری شبیه این روایت شده است و فقها به تفصیل درباره‌ی سوره‌هایی که مستحب است در نماز خوانده شود، صحبت کرده‌اند[1]؛ چنان که شیخ صدوق ثواب قرائت هر سوره‌ای از قرآن را بر حسب احادیث وارده از ائمه ^ روایت کرده است.[2]

با استناد به همین احادیث، بعضی از علمای بزرگ امامیه همانند شیخ صدوق استدلال کرده‌اند که قرآن تحریف نشده است.[3]

13. امام باقر × از پدرش، از جدش، از رسول الله ' روایت کرده است:

«مَنْ قَرَأَ عَشرَ آیات في لیلة لم یکتب من الغافلین و مَنْ قرأ خمسین آیة، کتب من الذاکرین و مَنْ قرأ مائة آیة کتب من القانتین و مَنْ قَرأَ مائتي آیة کُتب من الخاشعین و مَنْ قرأ ثلاثمائة آیة کتب من الفائزین و من قرأ خمسمائة آیة کتب من المجتهدین و مَنْ قرأ الف آیة کتب له قنطار...»[4]

هر کس در هر شب ده آیه قرائت کند، از غافلان محسوب نمی‌شود و هر کس در هر شب، پنجاه آیه قرائت کند، از ذاکرین محسوب می‌شود و هر کس صد آیه را قرائت کند، از قانتین محسوب می‌شود و هر کس دویست آیه را قرائت کند از خاشعین محسوب می‌شود و هر کسی سیصد آیه را قرائت کند، از فائزین محسوب

---

1. جواهرالکلام: ح 9، ص 400 ـ 416.
2. ثواب الاعمال: ص 130ـ 158.
3. الاعتقادات، شیخ صدوق: ص 93.
4. أمالی، شیخ صدوق، ص 59 ـ 60؛ کافی: ج 2، ص 448.

می‌شود و هر کسی پانصد آیه را قرائت کند، از مجتهدین محسوب می‌شود و هر کس هزار آیه را قرائت کند، بیش از اندازه برای او ثواب نوشته می‌شود.

14. امام صادق × می‌فرماید:

«...و علیکم بتلاوة القرآن، فَإِنَّ درجات الجنّة عَلی عدد آیات القرآن، فاذا کان یوم القیامه، یقال لقارئ القرآنِ إقرأ وارقَ، فکلَّما قرأ آیة رقی درجَةً...»[1]

بر شما باد به تلاوت قرآن. همانا درجات بهشت، به تعداد آیات قرآن است. هنگامی که روز قیامت بر پا شود، به قاری قرآن گفته می‌شود: بخوان و بالا برو. پس هر آیه‌ای که قرائت می‌کند، یک درجه بالا می‌رود.

15. امام صادق × در حدیث دیگری می‌فرماید:

«الواجبُ علی کل مؤمن اذا کان لنا شیعة أنْ یَقرأَ لیلة الجمعة بالجمعة و سبح اسم ربك الأعلی... فاذا فعل ذلك فانما یعمل بعمل رسول اللّه ' و کان جزاؤُه و ثوابُهُ عَلی اللّه الجنّه»[2]

هر مؤمنی که شیعه ما باشد، بر او واجب است که در شب جمعه سوره‌ی جمعه و أعلی را بخواند. اگر چنین کند، از سنت رسول الله ' پیروی کرده است و ثواب او در پیشگاه خداوند، بهشت است.

16. امام رضا × در تبیین خطاب‌ها و اشاره‌های قرآنی می‌فرماید:

خداوند می‌فرماید: {عَفَا اللّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ؟} خدا تو را ببخشد، چرا به ایشان اجازه دادی؟ این آیه از قبیل: إیّاك أعْني و اسمعي یا جارَة... ; یعنی به در بگو، دیوار بشنود; می‌باشد. همچنین از این قبیل است، آیه‌ی: {لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ} اگر شرک بورزی، اعمالت نابود می‌شود. و آیه‌ی:

---

1. أمالی، شیخ صدوق: ص 359.
2. ثواب الاعمال: ص 146.

«وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ» ; اگر تو را ثابت قدم نمی‌کردیم، هر آینه به سوی آنها متمایل می‌شدی و به آنها تکیه می‌کردی.[1]

17. ریان بن صلت روایت می‌کند: به امام رضا × عرض کردم:

یابن رسول الله، درباره ی قرآن چه می‌گویید؟ فرمود: «کلام اللّه لاتتجاوزوه، و لاتطلبوا الهدی في غیره فتضلّوا»[2] ; قرآن کلام خدا است. از آن تجاوز نکنید و هدایت را از غیر آن نجویید که گمراه می‌شوید.

18. امام رضا × در یادداشتی پیرامون احکام اسلام و شرایع دینی نوشته است:

«و إنّ جمیع ما جاء به محمد بن عبدالله هو الحق المبین و التصدیقُ به و بجمیع من مضی قبله من رسل اللّه و انبیائه و حججه و التصدیق بکتابه الصادق العزیز الذي: {لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ} و انه المهیمن علی الکتب کلها و انّه حق مِنْ فاتحته الی خاتمته، نؤمن بمحکمه و متشابهه و خاصه و عامه و وعده و وعیده و ناسخه و منسوخه و قصصه و اخباره، لایقدر أحدٌ من المخلوقین أنْ یأتي بمثله»[3]

و ایمان به این که تمام آنچه را که محمدبن عبدالله ‘ آورده، حق مبین است و همه‌ی انبیاء، پیامبران و حجت‌های الهی را که قبل از پیامبر ‘ آمده‌اند، تصدیق کند و این کتاب صادق و عزیزی که هیچ باطلی در پیش و پس آن راه ندارد و از سوی خداوند حکیم و حمید نازل شده است. این کتاب بر تمامی کتاب‌های آسمانی حکومت و برتری دارد و از

---

1. عیون اخبار الرضا: ج 1، ص 202.
2. همان: ج 2، ص 57; أمالی: ص 546.
3. عیون اخبار الرضا × ج 2، ص 57، الأمالی: ص 546.

اول تا آخر آن حق است. به محکم و متشابه آن، و به خاص و عام و به وعده و وعید و ناسخ و منسوخ و قصص و اخبارآن ایمان داریم و هیچ یک از مخلوقات نمی‌توانند که مثل آن را بیاورند.

حال که بزرگان علمای مکتب اهل بیت و جمهور بر مصونیت قرآن از تحریف تأکید میورزند و در کتاب‌های خود، در مقابل اخبار تحریف، موضع گیری کرده و با قاطعیت این افسانه را رد می‌کنند، پس چه انگیزه‌ای برای شایع کردن شبهه‌ی تحریف قرآن وجود دارد؟ چه دست‌های خبیثی در کار است که بر پخش و شیوع این شبهه در داخل ممالک اسلامی اصرار میورزد؟

چگونه است که در مقابل این همه پاسخگویی و جواب‌های حلّی و نقضی باز هم دست از شایع کردن این شبهه بر نمی‌دارند؟

هفتم) چه کسانی در پشت سر جریان شیوع دهنده‌ی شبهه‌ی تحریف قرار دارند؟

در خلال بحث‌های گذشته، روشن شد، که نظر تمام فرقه‌های اسلامی این است که این قرآن کریم، همان قرآنی است که بر رسول الله ' نازل شده و تمام تهمت‌ها و ادعاهای قائلان به تحریف، بی پایه و اساس بوده و هیچ پشتوانه علمی ندارد و با منطق شرعی که قرآن از آن سخن می‌گوید در تعارض است:

{لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ...}

هیچ باطلی تا روز قیامت در آن راه ندارد.

در این صورت باید با احساس مسئولیت و با دقت، تحقیق و بررسی کنیم تا مشخص شود، انگیزه‌ی قلم‌هایی که در صدد ترویج این شبهه و نسبت دادن آن به فرقه‌های مختلف هستند، چیست؟ با کمی دقت، خود را در مقابل دو گروه می‌بینیم:

1. دشمنان خارجی

علامه سیدمرتضی عسکری، تاریخ و چگونگی شروع طعن به قرآن کریم و مشکلات و رنج‌هایی که حاملان اسلام بعد از رسول خدا ' متحمل شدند را چنین توضیح می‌دهد:

«در پیشاپیش آنان، یوحنای دمشقی قرار دارد. او در سایه حکومت اموی‌ها زندگی می‌کرد.او و جانشینش ثیودر ابوقره از اولین کسانی بودند که متوجه مسائل اسلامی شدند و شروع به پخش کردن جدل‌های بیزانسی نمودند که مسیحیان متأثر از فلسفه‌های یونانی آنها را تدوین کرده بودند.

او مسائلی از این قبیل را ترویج کرد که: آیا کلام الله مخلوق است یا غیر مخلوق؟

آیا روح الله مخلوق است یا غیر مخلوق؟ آیا وحی آسمانی که محمد ' آن را ادعا می‌کند بر حسب میل و رغبت جنسی وی شکل می‌گیرد؟ چنان که در قرآن به جریان طلاق زینب به وسیله‌ی زید و تزویج زینب به محمد ' اشاره شده است؟

او ادعا می‌کرد که مفاهیم قرآنی، از تورات و انجیل نقل شده است، به دنبال آن بیزانسی‌هایی از قبیل نیکیتاس و زیجابینوس که با اسلام کینه داشتند و قرآن را در نوشته‌های خود انکار می‌کردند، از

افکار و اندیشه‌های وی متأثر شده و آن را دستاویز خوبی برای خود قرار دادند. پس از آن غربی‌های لاتینی زبان، این مطالب را به شکل و صورت‌های مختلف تکرار کردند. این‌ها در خلال جنگ‌های صلیبی به قدرت مسلمانانی که متدین به دین اسلام و مؤمن به قرآن بودند، پی برده بودند.

مسیحیان حملات خود را علیه مسلمانان شدت بخشیده و سردمدار این هجوم همه جانبه، پطرس کلونی بود. او به اسپانیا رفت و ریاست کلیسای کلونی را در خلال سال‌های 1094 تا 1156 میلادی بر عهده گرفت. او همه را به جنگ نظامی و فکری با مسلمانان ترغیب می‌کرد. او به پادشاهان مسیحی می‌نوشت: شایسته است که یک راهب در رفتارش نظامی باشد و همانا مسیحی کردن مسلمانان، برای مسیحیت سودمندتر از کشتن ایشان است. در حالی که تمام هم و غم صلیبی‌ها، باز پس گیری بیت المقدس و کشتن مسلمانان بود، او آروز می‌کرد که در کنار فتح نظامی بیت المقدس، فتح فکری و فرهنگی هم رخ دهد و تمام مسلمانان، دین مسیح را بپذیرند. او معتقد بود که شمشیر حقیقی کلیسا، شمشیر تبشیر با انجیل و گسترش نصرانیت است و شمشیر قتل و غارت نمی‌باشد.

هدف اولیه‌ی جنگ‌های صلیبی، مسیحی کردن مسلمانان بود که بعداً به اهداف سیاسی و نظامی تبدیل شد و هدف اصلی کنار گذاشته شد. او علت این کار را در عدم شناخت حقیقت دین اسلام به وسیله ی مسیحیان می‌دانست، برای همین خود و عده‌ای دیگر را ملزم کرد تا به

مطالعه و بررسی دین اسلام بپردازند و با دلیل و برهان مسلمانان را قانع کنند که از اسلام دست برداشته و مسیحی شوند.

او می‌گفت که باید با صحبت و تفاهم مسلمانان را مسیحی کرد و در کنار پیروزی‌های نظامی، پیروزی فکری و فرهنگی را به دست آورد.

جنگ‌های صلیبی، راه‌های جنگ فکری و فرهنگی با مسلمانان را گشود و این هجوم همچنان به مرزهای فکری و عقیدتی ادامه دارد.

مسیحیان برای آگاهی از اسلام کتاب‌های بسیار را به لغت لاتینی ترجمه کردند. از جمله کتاب‌هایی که ترجمه کردند: شامل کتاب‌های فارابی، ابوعلی سینا، غزالی و ارسطو و افلاطون می‌شد. چون اروپائیان از طریق مسلمانان با افکار و اندیشه‌های افلاطون و ارسطو به طور کامل آشنا شدند.

آنها بارها قرآن را ترجمه کردند که می‌توان آن را در این مراحل تقیسم بندی کرد:

1. در سال‌های (1100 ـ 1250 م) که قرآن به زبان لاتینی ترجمه شد در این مدت، اهتمام به بررسی و تحقیق در مورد اسلام فقط در میان راهبان وجود داشت.

2. در سال‌های (1250 ـ 1400 م) که جنگ‌های صلیبی آرام گرفت و أربابان کلیسا همواره در پی آن بودند که شعله جنگ‌های صلیبی را روشن نگاه دارند. کتابهائی را که در آن دوره نگاشته‌اند شاهد بر این معنی است.

3. در سال های (1400 ـ 1500 م) تا اندازه‌ای فریادهای جنگ طلبی فروکش کرده بود که با فتح قسطنطیه و سقوط امپراطوری روم شرقی توسط مسلمانان، حقد و کینه ها دوباره شعله‌ور گردید.

آنها در خلال ترجمه‌های قرآن فهمیده بودند که مسلمانان به عیسی، موسی، مریم، ابراهیم، آدم و حواء ایمان دارند و شباهت‌های فراوانی بین اسلام و مسیحیت وجود دارد، برای همین مدعی شدند که اسلام، صورت تغییر یافته‌ای از مسیحیت است و دین جدیدی نمی‌باشد. برای همین عده‌ای از آنها معتقد شدند که با تغییراتی در اسلام و انحرافاتی که از مسیحیت دارد، ممکن است مسلمانان را مسیحی کرد.

این افکار و اندیشه‌ها به صورت واضحی در کتاب‌های علمای راهبان مسیحی وجود دارد و بر همین مبنا، پاپ بیوس ثانی، در ضمن نامه‌ای به سلطان محمد ثانی عثمانی، او را به مسیحیت دعوت کرد و به او وعده داد که خلیفه‌ی بیزانس می‌گردد، اما سلطان محمد، این را قبول نکرد.[1]

این حملات به مسلمانان و قرآن در طول تاریخ و به خصوص در خلال و پس از جنگ‌های صلیبی ادامه داشته و حتی در سال‌های اخیر، سعی می‌کنند که شبهه ی تحریف قرآن را ترویج کنند! دائرة المعارف اسلامی آلمانی می‌نویسد: «اندیشه ی تحریف در میان فرقه‌های مختلف اسلامی وجود دارد. در این میان فرقه‌ی شیعه، طبق عادت بر این مطلب اصرار می‌کنند که اهل سنت، مطالبی را در قرآن کم و زیاد کرده‌اند، تا شواهد و دلایلی که بر حقانیت شیعه دلالت می‌کند، از بین برود. اهل سنت نیز همین تهمت‌ها را به فرقه‌ی شیعه می‌زند»[2]!؟

---

1. القرآن الكريم و روايات المدرستين: سيد مرتضى عسكرى: ج2، ص705.
2. دائرة المعارف الاسلاميه: ج 4، ص 608.

چنان که توضیح داده شد، واقعیت امر این گونه نیست و بزرگان مدرسه ی اهل بیت ^ و تمام مذاهب اسلامی، نصوص قرآنی را از تحریف مصون می‌دانند.

2. وهابیت

این فرقه جعلی که با مکتب اهل بیت ^ و اهل سنت همخوانی و هماهنگی ندارد، همان راه صلیبی‌ها را می‌پیماید و در صدد است که برای اثبات حقانیت خود و باطل و خراب کردن طرف مقابل، افسانه‌ی تحریف را به شیعه نسبت دهد، اما نمی‌فهمند که انتشار و شیوع چنین شبهه‌ای به یکی از اصول اساسی اسلام لطمه می‌زند.

احسان الهی ظهیر در کتاب الشیعه و القرآن آورده است: «کلینی از ائمه معصوم خود روایت کرده است که آنها قائل به تحریف در قرآن موجود می‌باشند و شیعیان خود را به همین اعتقاد فرا می‌خواندند و در این روایت‌های هشتگانه، عقیده‌ی چهار نفر از ائمه؛ یعنی علی بن ابی طالب، محمدباقر، جعفرصادق و علی بن موسی الرضا ^ بیان شده است».

او در جای دیگر این کتاب می‌نویسد:

«شیعه معتقد به تحریف قرآن در صدر اسلام است، در حالی که ائمه‌ی ایشان در آن زمان حضور داشتند و شرایع و احکام دین را بیان می‌کردند!؟ و ثابت نشده است که هیچ کدام، عقیده‌ای بر خلاف این داشته باشند».[1]

صاحب کتاب الوشیعه می‌نویسد:

---

1. الشیعه و القرآن: ص 34.

«ائمه‌ای مثل امام باقر و صادق ^ ، ایمان شدیدی به تحریف کتاب کریم دارند و در تکذیب آنچه که در قرآن ثبت شده است و درباره‌ی مصاحفی که متواتر است، کلمات شدیدی به کار برده‌اند».

هشتم) خلاصه‌ای از دیدگاه اسلام درباره‌ی قرآن کریم

برای این که از مصادیق این آیه نشویم که می‌فرماید:

{قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا}[1]

بگو: آیا به شما خبر ندهم که زیانکارترین افراد چه کسانی هستند؟ آنها کسانی هستند که سعی و تلاش آنها در زندگی دنیایی به گمراهی و انحراف کشیده شده است، ولی گمان می‌کنند که کار خوب و درستی انجام می‌دهند!!

آری، برای رسیدن به واقعیت و حقیقت مسأله و در پرتو روایات و گفته هائی که گذشت، باید بر یک حقیقتی که مشترک میان تمام فرقه‌ها است و شک و تردیدی در آن وجود ندارد، توافق کنیم و آن این که تمام مسلمانان اتفاق نظر دارند که این قرآن موجود در معرض تغییر و تبدیل و کم و زیاد شدن واقع نشده است و همان قرآنی است که بر رسول الله ' نازل گشته است.

اگرچه در منابع روایی هر دو فرقه، روایت‌هایی وجود دارد که ظاهر آنها تحریف قرآن را می‌رساند، اما نمی‌توان با استناد به این

---

1. کهف: (18)، 103 ـ 104.

احادیث ادعا کرد که در قرآن نیز، تحریفی همانند آنچه در انجیل و تورات واقع شده، صورت پذیرفته است و بر فرض که افرادی از هر فرقه به تحریف قرآن اعتقاد داشته باشند، آن قدر کم هستند که قابل اعتنا نیستند.

نهم) موضع اهل بیت ^ در قبال قرآن در طول تاریخ

اهل بیت ^ برای حفظ و حمایت از ثقلین، تمام تلاش خویش را مبذول داشتند. هنگامی که عقاید خالص اسلامی دچار تشویش و انحراف شده بود، افکار و اندیشه‌های باطلی مثل: تجسیم، حلول، اتحاد، جبرگرایی، تفویض، إرجاء، دشمنی با آل محمد و تناسخ در میان مسلمانان رواج یافت و گروه‌های منحرفی از قبیل زنادقه و غلاة ظهور کردند.

اهل بیت با قوت و استقامت در مقابل این جریان‌های انحرافی ایستادگی کردند و در صدد بودند که خط اصیل اسلامی را در قبال ثقلین حفظ نمایند. آنها دراین مبارزه با جریان‌های مختلفی مواجه بودند:

اول) بکارگیری نصوص قرآن برای اهداف سیاسی

یکی از نمونه‌هایی که می‌شود بدان اشاره کرد، سوء استفاده معاویه از آیات قرآنی برای اهداف سیاسی خویش بوده است.

معاویه کاملاً آگاه بود که حکومتش بر پایه‌ی مقررات شرعی نیست و می‌دانست که وجدان جمعی امت اسلامی راضی به حکومت بنی امیه نمی‌باشد. برای همین شروع به برنامه ریزی برای مبارزه با این حالت کرد که او را آزار می‌داد و حکومت و سلطنتش را تهدید می‌کرد.

از مهم‌ترین وسایلی که معاویه برای مبارزه‌اش انتخاب کرده بود، سلاح دین بود و در صدد بود که در خلال آن به این اهداف برسد:

1. به حکومت و سلطنت خود وجهه‌ی شرعی بدهد.
2. روح انقلابی و مبارز را در داخل مملکت خود خاموش کند.
3. نیروی معارضی که نظام او را قبول نداشتند، نابود کند.

بارزترین نیروهایی که به عنوان خطری جدی برای سلطنتش به شمار می‌رفتند، اهل بیت ^ بودند. از این رو تلاش فراوانی کرد تا جایگاه و منزلت آنها را در میان امت اسلامی خدشه دار کند.

معاویه، تعدادی از صحابه و تابعین منافق را استخدام کرده بود تا روایات جعلی را درباره‌ی علی × روایت کنند که باعث طعن و خدشه در او باشد. او مبالغ و هدایای هنگفتی را برای اینان در نظر گرفت تا افراد به چنین کاری رغبت نشان دهند. در نتیجه ابوهریره، عمرو بن عاص و مغیرة بن شعبه از صحابه و عروة بن زبیر از تابعین، طبق میل وی روایت نقل می‌کردند.[1]

مصادر تاریخی نقل می‌کنند که وی نصوص قرآنی را برای اهداف سیاسی به خدمت می‌گرفت:

---

1. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج 4، ص 63، چ قاهره، دارالمعارف، با تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم.

معاویه به سمرة بن جندب که از صحابه بود، مبلغ چهار صدهزار درهم داد تا روایت کند که آیه‌ی:

{وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الفَسَادَ}[1]

از مردم کسانی هستند که سخنانش در مورد زندگی دنیا تو را شگفت زده می‌کند و او خدا را به آنچه در قلبش می‌گذرد، گواه می‌گیرد، در حالی که شدیدترین دشمنی را دارد. و هنگامی که می‌رود، سعی می‌کند که در زمین فساد کند و کشتزارها را نابود گرداند، در حالی که خداوند فساد را دوست ندارد; درباره‌ی حضرت علی × نازل شده است:

و این آیه درباره‌ی ابن ملجم نازل شده است که خداوند می‌فرماید:

{وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ}[2]

از مردم کسانی هستند که جان خود را در راه رضایت خدا فدا می‌کنند.[3]

دوم) استفاده از نصوص قرآنی برای تأیید فرقه‌ها و گرایشات مذهبی، کلامی و فلسفی

بعضی از مذاهب و فرقه‌ها، نصوص قرآنی را در تأیید افکار و عقاید خود به کار می‌گرفتند، بدون آن که شاهدی داشته باشند یا ظهور لفظی سالم یا فهم عقلی درستی آن را تأیید کند.

---

1. بقره: (2) 204 ـ 205.
2. بقره: (2)، 207.
3. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج 4، ص 63، چاپ قاهره.

چنین برخوردی با نصوص قرآنی، یکی از اشکال تحریف قرآن و تفسیر نادرست آیات می‌باشد.

این سوء استفاده از نصوص قرآنی، در نتیجه‌ی فقدان روشها و ابزار مورد اعتماد در فهم قرآن و تفسیر آیات آن بوده است.

و چه بسا که این کارها به قصد تحریف قرآن انجام می‌گرفته است. بسیاری از صاحبان مذاهب و نظریات، قرآن را برای تأیید آراء و افکارشان تأویل کرده‌اند. از جمله‌ی این تأویل‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

1. اصحاب نظریه ی شوری، در انتخاب خلیفه بعد از رسول خدا ' به این آیه استشهاد کردند: {وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ}.[1]

2. صاحبان نظریه‌ی جبرگرایی به بعضی از آیات قرآنی استشهاد می‌کردند که از جمله شواهد ایشان این آیه بود:

{وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ}[2]

خداوند شما و عمل‌هایتان را خلق کرده است.

3. بعضی از فلاسفه‌ی اسلامی، سعی می‌کردند که نصوص قرآنی را در سایه‌ی مبانی و آراء خود تفسیر و توجیه کنند. مثلاً فارابی، بعضی از آیات و حقایق دینی را با تعبیر فلسفی محض شرح می‌داد.[3]

و اخوان الصفا در رساله‌های خود در آنجا که درباره‌ی بهشت و جهنم سخن گفته‌اند، نوشته‌اند:

---

1. شوری: (42)، 38.

2. صافات: (37)، 96.

3. دکتر حجتی، مجله‌ی الثقافة الاسلامية، ص 148، شماره 11، سال 1407.

بهشت عبارت است از عالم ستارگان و آتش عبارت از عالمی که در زیر ماه قرار داده شده است، یعنی دنیا.[1]

ابن سینا در تفسیر این آیه که می‌فرماید:

{وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ}[2]

و عرش پروردگارت را بالای ایشان در آن روز هشت (فرشته) حمل می‌کنند

می‌نویسد: «منظور از عرش، فلک نهم است که فلک الافلاک نامیده می‌شود و الملائکۀ الثمانیه که عرش الهی را حمل می‌کنند، یعنی افلاک هشتگانه‌ای که در زیر فلک نهم قرار دارند».[3]

سوم) جمود در تعامل با معانی حرفی الفاظ قرآن کریم

این گرایش در فهم قرآن، نقش عقل را ملغی می‌کند و تدبر و تأمل در دلالت‌های قرآنی را انکار می‌کند در حالی که الفاظ قرآنی در ورای معانی حرفی و لفظی، دارای تأویل و تفسیر است. این گرایش، از استعاره و کنایه و تشبیه و بلاغت و مجاز غفلت میورزد.

در سایه ی این برخورد با قرآن، مجموعه‌ای از تصورات و اعتقادات انحرافی تشکیل یافته که در نتیجه ی جمود بر فهم الفاظ قرآنی بوجود آمده است:

---

1. اخوان الصفا، الرسائل: ج 1، ص 91، چ مصر.
2. الحاقه: (69)، 17.
3. ابن سینا، نه رساله: ص 87، چ قسطنطنیه.

1. عقیده‌ی تجسیم و تشبیه

این عقیده در نتیجه‌ی جمود بر برخی از نصوص قرآنی به وجود آمده است، از قبیل:

الف: «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ» [1]; دست خدا بالای دست‌ها است.

ب: «وَیَبْقَى وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ» [2] ; و وجه خدای تو که صاحب جلال و اکرام است، باقی می‌ماند.

ج: {الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى} [3]; خداوند بر عرش ایستاده است.

2. عقیده‌ی رؤیت

کسانی قائل هستند که رؤیت خداوند با چشم‌ها امکان دارد. این عقیده مبتنی بر ظاهر بعضی از آیات قرآنی است، از قبیل:

«وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» [4]

صورت‌هایی در آن روز شاد و مسرور هستند و به پروردگار خویش نگاه می‌کنند.

3. اعتقاد به ارتکاب معاصی و گناهان توسط پیامبران '

این‌ها کسانی هستند که به ظاهر بعضی از عبارات قرآنی استفاده کرده‌اند، از قبیل آیه‌ی:

{وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى} [1]

---

1. فتح: (48)، 10.
2. الرحمن: (55)، 27.
3. طه: (20)، 5.
4. قیامت: (75)، 23.

آدم از خدای خود نافرمانی کرد و اغوا شد.

و آیه‌ی:

{وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى }[2]

تو را گمراه یافت و سپس هدایت کرد.

{ولَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ}[3]

هر آینه زلیخا، قصد یوسف را کرد و یوسف قصد زلیخا را می‌کرد، اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید.

علما و محققان مکتب اهل بیت ^ این آیات و نظایر آن را توضیح داده و معنای مقبولی که با موقعیت و قداست انبیاء سازگاری و تناسب داشته باشد، ارائه نموده‌اند. آنها برای این منظور به موارد زیر اعتماد کرده‌اند:

الف) احادیث صحیحه‌ای که ثابت شده است;

ب) قرائن لفظی واضح;

ج) معانی لغوی برای مفردات;

د) مبانی عقلی مسلم.

و کسی که بخواهد به صورت مفصل از این امور آگاه شود، باید به کتاب تنزیه الانبیاء و الائمه، تألیف سیدمرتضی رجوع کند.

چهارم) تأویلات باطنی فاسد

برای تأویل قرآنی دو روش وجود دارد:

---

1. طه: (20)، 121.
2. ضحی: (93)، 7.
3. یوسف: (12)، 24.

اول) روشی که به ابزارهای صحیح در تأویل و تفسیر متون قرآنی تکیه می‌کند.

این کار از خلال مراجعه به احادیث وارد شده از رسول خدا ‘ و اهل بیت ^ امکان پذیر است، زیرا اینان آگاه به تأویل قرآن هستند.

امام باقر × می‌فرمایند:

«افضل الراسخين فِي العلم رسول اللّه ‘ ، قد عَلِمَ جميع ما أنزل اللّهُ فِي القرآن من التنزيل و التأويل و ما كان اللّه لينزل عليه شيئاً لم يعلِّمهُ تأويله»[1]

رسول خدا ‘ از برترین راسخان در علم است که تمام آنچه را خداوند در قرآن از تأویل و تنزیل نازل کرده است، می‌داند و خداوند هیچ چیزی را بر او نازل نکرد، مگر این که تأویل آن را به وی تعلیم داد.

و امام صادق × فرمودند:

«إنَّ اللّهَ علَّم نبيّه التنزيل و التأويل، فعلّم رسول الله ‘ علياً و علّمنا و اللّه»[2]

همانا خداوند متعال تنزیل و تأویل را به پیامبرش تعلیم داد و رسول الله ‘ آن را به علی × تعلیم داد و به خدا قسم که او آن را به ما تعلیم داده است.

و در حدیث دیگری فرمود:

«نحن الراسخون في العلم فنحن نعلم تأويله»[3]

---

1. بحارالانوار: ج 23، ص 192، باب 10، ح 15، چ ایران.
2. همان: ج 26، ص 173، باب 12، ح 43.
3. همان: ج 43، ص 182: ج 49.

ما از راسخنان در علم هستیم و ما هستیم که تأویل قرآن را می‌دانیم.

دوم) روشی که به ابزارهای صحیح در تأویل نصوص قرآنی تکیه نمی‌کند، چنان که عده‌ای از متصوفه بدون دلیل و حجت در تأویلات وهمی و خیالی غرق شده‌اند:

آنها در تأویل آیه‌ی:

{فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ}[1]

گفته‌اند: منظور از ابراهیم در این آیه، همان عقل است و منظور از اسماعیل، نفس است و در این جا عقل نیت می‌کند که نفس را به قتل برساند.[2]

2. محی الدین ابن عربی در تأویل آیه‌ی:

{إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِنَا}[3]، می‌گوید: منظور کسانی هستند که از تجلیات صفات و افعال خداوند در حجاب مانده‌اند، زیرا مطلع آیه چنین می‌رساند که خداوند متجلی به علم و حکمت است و مَلک در خاندان ابراهیم قرار می‌گیرد و به زودی آتش شوق کمال را در آنها برافروخته می‌کنیم سَوفَ نُصلِيهِمْ؛ زیرا غرائز و طبایع ایشان بر حسب استعدادهایشان چنین اقتضایی دارد. کلّما نضجت جُلُودهم، هر چه حجاب‌های جسمانی ایشان بر طرف شود با جدا شدن از آن (بدّلناهم)؛ آنها را با حجاب‌های

---

1. صافات: (37)، 102.
2. تفسیر القرآن، ابن عربی: ج 2، ص 166، چ بیروت.
3. نساء: (4)، 56.

جدید و غیر از آن جایگزین می‌کنیم (لیذوقوا العذاب) تا آتش حرمان را بچشند.[1]

پنجم) تفسیر به رأی قرآن

این، تفسیری است که بر یکی از اصول زیر تکیه نداشته باشد:

1. احادیث و روایات صحیحه‌ای که از پیامبر اکرم ' یا یکی از ائمه‌ی اهل بیت ^ صادر شده است;

2. احکام عقلیه‌ی فطریه‌ی اولیه;

3. ظهور لفظی ثابت در لغت فصیح عرب[2]

اگر تفسیر بر یکی از این اصول تکیه نداشته باشد، تفسیر به رای است که از آن نهی شده است. در حدیثی از رسول اکرم ' روایت شده است:

«مَنْ فسَّر القرآن برأيه فليتبوأ مقعده من النار» [3]

هر کس قرآن را با رأی خود تفسیر کند، جایگاهش پر از آتش خواهد شد.

و در حدیث دیگری فرموده است:

«فأما من قال القرآن برأيه، فإن اتفق له مصادفة صواب، فقد جهل في أخذه عَنْ غير أهله و إنْ أخطأ القائل في القرآن برأيه فقد يَتَبوَّ مقعده من النَّار»[4]

---

1. همان: ج 1، ص 152، چ بیروت.
2. البیان فی تفسیر القرآن، سیدالخویی: ص 505، چ بیروت.
3. بحارالانوار: ج 3، ص 223، باب 6، ح 14، چ تهران.
4. وسائل الشیعه: ج 18، ص 19، چ تهران.

هر کسی با رأی خود درباره‌ی قرآن چیزی بگوید، اگر تصادفاً درست گفته باشد، هر آینه به خاطر آن که آن را از غیر اهلش دریافت کرده، مرتکب نادانی و جهالت شده است و اگر اشتباه کند، جایگاهش پر از آتش خواهد شد.

آنچه که قبلاً به نمونه‌هایی از آن اشاره شد، مصداق تفسیر به رای است که از آن نهی شده است، زیرا بر ابزارهای صحیحی که صلاحیت برای فهم قرآن داشته باشند، تکیه نکرده است.

ششم) اعتماد بر روایات اسرائیلی در تفسیر قرآن

در جامعه ی مدینه، عده ی زیادی از یهودیان زندگی می‌کردند. بعضی از این‌ها با انگیزه‌های مختلف اسلام را پذیرفته بودند:

1. برای ضربه زدن به اسلام از داخل;

2. برای حفاظت از مصالح مادی و اجتماعی خود در سایه ی اوضاع و احوال جدید;

3. ترس و فشاری که بر بعضی حاکم بود و همین آنها را مجبور به پذیرش اسلام کرده بود;

4. و بعضی هم صادقانه و مخلصانه اسلام را پذیرفته بودند.

یهودیانی که منافقانه یا از روی اکراه و اجبار اسلام را پذیرفته بودند، شروع به جعل و تحریف و اخلال در داخل نظام اسلامی کردند. آنها در امور عقیدتی، اخلاقی و حتی احکام فقهی و نظرات تفسیری دخالت کرده و سعی در انتشار افکار انحرافی داشتند.

بدین ترتیب، بعضی از آراء و نظرات و خرافات بنی اسرائیلی از راه‌های مختلف در بعضی از تفاسیر قرآنی داخل شد:

الف) دخالت مستقیم از سوی بعضی از شخصیت‌های یهودی که اظهار اسلام کرده بودند و جایگاه و موقعیت ممتازی در میان مسلمانان به خصوص در زمان حکومت عمر بن خطاب و عثمان بن عفان یافته بودند.

ب) به کار گرفتن عناصر سست عنصر و منحرف در داخل حکومت اسلامی.

یهود و منافقین که حقد و کینه‌ی مسلمانان را در دل داشتند، گروه قدرتمندی را در داخل جامعه ی اسلامی تشکیل داده بودند، ما از خلال آیات قرآنی می‌توانیم به اهمیت و قدرت این عده پی ببریم که چگونه از داخل به حکومت اسلامی ضربه می‌زدند.

ج) متأثر شدن بعضی از مسلمانان به صورت ناخودآگاه و حسن ظن آنها نسبت به یهود و نصاری که باعث می‌شد تا در داخل ارکان حکومت دخالت کنند. همین باعث شد که زمینه ی سوء استفاده برای منافقان و مخالفان فراهم شود.

هفتم) متأثر شدن تفسیرها از منقولات یهودی

بعضی از محققان، علت رواج یافتن منقولات أخذ شده از اهل کتاب در تفسیرهای مسلمانان را چنین گفته‌اند:

عرب‌ها اهل دانش و نوشتن نبودند. بدویّت و بیسوادی بر آنها حاکم بود. اگر می‌خواستند مسائلی را درباره‌ی خلقت جهان هستی،

تاریخ انبیاء و جهان شناسی بدانند، آن را از اهل کتاب می‌پرسیدند. اهل کتاب، یهودیانّ صاحب تورات و نصاری بودند. اهل توراتی که در میان عرب‌ها زندگی می‌کردند، خودشان بدوی و عوام بودند و چیزی بیشتر از عامه‌ی اهل کتاب، نمی‌دانستند.

بیشترین آنها از قبیله‌ی حمیر[1] بودند که به دین یهودیت گرویده بودند. پس از آن که این قبیله مسلمان شدند، بر آداب و رسوم قبلی خویش باقی ماندند که تناسبی با احکام شرعی و آموزه‌های اسلامی نداشت، از قبیل اخبار مربوط به خلقت جهان و حوادث و تاریخ گذشتگان و امثال آن. عده‌ای از این افراد عبارت بودند از کعب الأحبار، وهب بن منبه، عبدالله بن سلام و امثال ایشان.

بدین ترتیب، تفسیرها پر از منقولاتی شد که نزد یهودیان بادیه نشین وجود داشت و مفسران کوتاهی کرده و دقت لازم را در نقل اخبار به عمل نمی‌آوردند و بدین ترتیب کتاب‌های تفسیری مملو از منقولات یهودیان بادیه نشین بود که بدون تحقیق و تأمل آنها را نقل می‌کردند.[2]

---

1. حِمیَرَ، قبیله ای بزرگ از قحطانی ها می باشد که به حِمیَر بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان منسوب هستند. و سرزمین های حمیر در یمن بوده است. کم کم دین یهودیت در میان حمیری ها منتشر شد. قبل از آن خورشید را می پرستیدند و معبدی در صنعاء به نام رئام داشتند که به آن خیلی احترام داشته و قربانی هایی را بدان تقدیم می داشتند، به نقل از عمر رضا کحاله، **معجم قبائل العرب**: ج 1، ص 304.

2. **مقدمه**، ابن خلدون: ص 555، چ بیروت.

به این ترتیب فرهنگ بنی اسرائیلی در جامعه مسلمین وارد شد، و انتشار یافته است. از این رو در مکتب خلفا عده‌ای قائل شده‌اند:

خداوند جسم است، از انبیای الهی معصیت‌هایی صادر می‌شود، خداوند در مبدأ و معاد دیده می‌شود و اندیشه‌های بنی اسرائیلی دیگر.[1]

در این جا سعی می‌کنیم که تعریفی بسیار کوتاه از عده‌ای از اهل کتاب که در تاریخ اسلام نقش داشته‌اند، ارائه دهیم:

1. کعب الأحبار

او از أحبار یهود بود که در زمان عمر بن خطاب اسلام آورد و از وی تقاضا کرد تا اجازه دهد که در مدینه اقامت گزیند.

پس از شروع حرکت‌های انقلابی علیه عثمان، او به شام رفت. معاویه، مقدم او را گرامی داشت و وی را از مشاوران خویش قرار داد. او در سال 32 یا 34 یا 38 هجری در شهر حمص از دنیا رفت.

به واسطه ی کعب و امثال وی، تعدادی از قصه‌های تلمود ـ اسرائیلیات ـ وارد منابع روایتی شده و به عنوان جزئی از اخبار دینی و تاریخی محسوب شده است:

بعضی از صحابه از او در مورد ابتدای خلقت و چگونگی معاد و تفسیر قرآن سؤال می‌کردند. تعدادی از صحابه و تابعین از قبیل: أنس بن مالک، ابوهریره، معاویه، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، اسلم آزاده

---

1. **معالم المدرستین**: علامه عسکری: ج 2، ص 48، چاپ تهران.

کرده‌ی عمر، عطاء بن یسار و غیره از او روایت می‌کرده‌اند. ترمذی، ابوداود و نسایی در صحاح و مسانید خویش از او روایت کرده‌اند.[1]

2. تمیم بن أوس دارمی

او یک راهب نصرانی بود که بعد از غزوه‌ی تبوک وارد مدینه شد و اظهار اسلام کرد. عمر در زمان حکومتش او را از نزدیکان خویش قرار داد و سهم وی را از بیت المال به اندازه‌ی بدریین قرار داد.

او در هر هفته، ساعتی را به تمیم اختصاص داده بود تا قبل از نماز جمعه در مسجدالنبی، سخنرانی کند. عثمان این فرصت را به دو روز در هفته افزایش داد.

اعتماد و اطمینان عمر به تمیم به حدی رسیده بود که او را امام جماعت نماز تراویح قرار داده بود. تمیم در مدینه زندگی کرد تا وقتی که عثمان به قتل رسید.

پس از آن به سوی شام رفت و تحت حمایت معاویه زندگی می‌کرد. او در سال چهلم هجری از دنیا رفت. جمعی از صحابه از قبیل: أنس بن مالک، ابوهریره و معاویه از او روایت کرده‌اند.[2]

3. وهب بن منبّه

او در اصل از فارس بود. جدّ وی به یمن مهاجرت کرده بود. در آنجا آباء و اجدادش به دین یهودیت گرویده بودند. گفته شده است که

---

1. **العلل و معرفة الرجال**، احمد بن حنبل: ج 2، ص 521، چاپ المکتب الاسلامی.
2. **مختصر تاریخ دمشق**، ابن منظور: ج 5، ص 307، چاپ دمشق.

پدرش، منبه در یمن اسلام آورده بود و پسرش، وهب بعد از پدرش به سرزمین‌های خودشان که فتح شده بود، رفت و آمد می‌کرد.

ذهبی در تذکرة الحفاظ آورده است:

او از عالمان اهل یمن بود که در سال 34 هجری متولد شده بود. وی بعضی از صحابه را درک کرده و از آنها روایت می‌کرد. همچنین بسیاری از صحابه از وی روایت می‌کرده اند که از جمله: ابوهریره و عبدالله بن عمر بوده اند.

از جمله سخنان وی این است:

«من هفتاد و دو کتاب از کتاب‌های آسمانی را خوانده‌ام».[1]

نمونه هاي از اسرائیلیات در تفسیرهای مسلمانان

1. قرطبی در تفسیر سوره‌ی غافر، از خالد بن معان، از کعب روایت کرده است:

هنگامی که خداوند، عرش را خلق کرد، او گفت:

هر آینه که خداوند چیزی را عظیم‌تر از من خلق نکرده است و از عظمت بر خود لرزید. خداوند متعال که این تکبر را از عرش دید، ماری را خلق کرد. این مار، دور عرش الهی حلقه زد، این مار هزار بال داشت و در هر بالی هفتاد هزار پر داشت و در هر پری، هفتاد هزار چهره داشت و در هر چهره‌ای، هفتاد هزار دهان داشت و در هر دهانی، هفتاد هزار

---

1. میزان الاعتدال، ذهبی: ج 4، ص 352، چ حلب; اضواءٌ علی السنةِ المحمدیه، ابوریّه: ص 149 ـ 150، چ بیروت.

زبان داشت. در هر روز به تعداد قطره‌های باران و برگ‌های درختان و عدد شن‌های دشت و بیابان و به تعداد روزهای دنیا و تعداد تمام فرشتگان تسبیح خداوند از دهان‌های این مار خارج می‌شد! پس این مار به دور عرش پیچید. عرش که در حلقه‌ی مار قرار گرفته بود، به اندازه‌ی نصف مار بود. وقتی حقارت خود را دید، تواضع و فروتنی کرد.(1)

2. معاویه به کعب گفت:

تو می‌گویی که ذو القرنین افسار اسب خود را به ستاره‌ی ثریا می‌بست؟ کعب به او گفت: تو اگر از این تعجب می‌کنی، باید بدانی که خدا در قرآن درباره‌اش می‌گوید: {وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا}(2)؛ ما از هر چیزی، سبب و وسیله‌ای را به او عنایت کردیم.

3. کعب می‌گفت:

زمین‌های هفتگانه بر روی صخره‌ای واقع شده است و صخره در کف دست فرشته‌ای مستقر شده است و فرشته بر بال یک ماهی قرار گرفته و ماهی در آب و آب در باد و باد در هوا قرار گرفته است. بادی عقیم که تلقیح نمی‌کند و شاخ‌های آن در عرش معلق هستند.(3)

---

1. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی: ج 15، ص 282، چ قاهره.
2. تفسیرالقرآن العظیم، ابن کثیر: ج 3، ص 106، چ بیروت.
3. اضواء علی السنة المحمدیه، ابوریه: ص 158 ـ 159، چ بیروت.

چکیده ی بحث

در خلال بررسی و استقصای ادله‌ی شرعی و تاریخی و با توجه به واقعیتهای عینی، ثابت شد که قرآن کریم از عوامل نگه دارنده و مصونیت ذاتی برخوردار است که بر سلامتی آن از تحریف در طول قرون متمادی دلالت می‌کند. این کتاب به عنوان منبع اساسی برای حفظ کیان امت اسلامی و موجودیت سیاسی، فرهنگی و عقیدتی آن به شمار می‌رفته است.

قرآن کریم بر افکار و اندیشه ی مسلمانان اثر گذاشت و چون دارای محتوایی غنی و پر بار بود، افکار جدید الهی را در جامعه منتشر ساخت. این هماهنگی و ارتباط فکری مسلمانان با قرآن کریم باعث شد که مسلمانان با هر چیزی که در مقابل قرآن باشد، مبارزه کرده و آن را کنار بزنند.

علاوه بر این، قرآن کریم بر خلاف کتاب‌های آسمانی دیگر از پشتوانه غیبی و الهی برخوردار بود که ضامن حفاظت آن از تحریف شده بود، زیرا اسلام، آخرین دین الهی محسوب می‌شد که تا روز قیامت جاودانه خواهد ماند و دست غیب الهی در صدد بوده است که

قرآن را به عنوان متنی که در طول تاریخ بشریت راهنما و هدایت گر آنها است، از هر گونه گزندی حفظ کند.

اضافه بر این، رسول اکرم ‌ نیز اهتمام ویژه‌ای به جمع آوری و حفظ قرآن داشته اند. آن حضرت ‌ آنچه را در سینه داشت به حافظان قرآن که زیاد بودند، عرضه می‌کرد و آنان در حفظ آن سعی فراوان می‌کردند. بعضی از صحابه، مصحف‌های خود را به آن حضرت عرضه می‌کردند و برای مقابله و تصحیح، آن را پیش رسول اکرم ‌ قرائت می‌کردند، بدین ترتیب قرآن در الواح و پوست‌ها و استخوان کتف شتر و پوست درخت خرما و چیزهای دیگر از اول تا آخرش جمع آوری شد. از سوی دیگر اهل بیت ^ که از هر گونه رجس و پلیدی به دور بودند، به صورت ویژه در محافظت و نگهداری از قرآن تلاش می‌کردند.

پس از رحلت رسول اکرم ‌ مسلمانان به صورت بی سابقه به حفظ و نگهداری از قرآن اهتمام ورزیدند و مواظب بودند که کمترین تغییر و تبدیل در قرآن رخ ندهد، چنان که در قصه‌ی حذف حرف واو بدان اشاره شد.

سنت شریف نبوی نیز که یکی از منابع اصلی است، به صورت متواتر و قطعی بر سلامت قرآن از هر گونه تحریفی تأکید میورزید. و همین که قرآن را به عنوان آخرین و تنها مرجع تمییز حق از باطل معرفی می‌کرده، دلیل بر این است که آن را به دور از هر گونه تحریفی می‌دانسته است. سنت شریف نبوی به علمای اسلام دستور

داده است که روایات مشکوک از جهت سند یا متن را بر قرآن کریم عرضه کنند و قرآن را ملاک صحت و سقم روایات قرار دهند.

به این ترتیب جایی برای حدیث تحریف که عده‌ای بدان قائل شده اند یا احتمالش را داده اند، باقی نمی‌ماند. علمای مکتب اهل بیت ^ و مکتب اهل سنت این روایات را از افسانه‌هایی دانسته اند که قابل بحث و بررسی نمی‌باشد. آنها هر فرد یا گروهی را که قائل به تحریف قرآن می‌شد، به شدت مورد حمله و انتقاد قرار می‌دادند.

کسی که به بررسی مواضع علمای اسلام در قبال روایات تحریف که در صحاح و مسانید ذکر شده است، بپردازد، در می‌یابد که موضع گیری آنها درباره ی این روایات، واضح و روشن است. تنها عده ی قلیلی که تمام آنچه در صحاح و مسانید آمده را صحیح می‌پندارند، به روایات تحریف توجه می‌کنند، اما این موضع گیری با مواضع علمای مدرسه‌ی اهل بیت و اهل سنت همخوانی ندارد و بدان اعتنا نمی‌شود.

بنابراین تلاش‌های عده‌ای که در صدد بوده اند تا مسأله‌ی تحریف را تحت شعار حفظ اسلام یا تحقیق در تاریخ اسلام به تمام مسلمین یا به مذاهب خاصی نسبت دهند، عقیم مانده است. و هر آینه خداوند متعال فرموده است:

{إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ} (1)

---

1. حجر: (15)، 9.

هر آینه ما قرآن را نازل کردیم و ما آن را حفظ می‌کنیم.

اگر از مطالعه و بررسی سطحی بگذریم و عمیقاً و با تأمل به بررسی مسائل تاریخی بپردازیم، نقش تاریخی ائمه‌ی اهل بیت ^ در رشد و گسترش بحث‌های قرآنی برای ما روشن خواهد شد. آنها بر اساس قواعد و خطوطی که پیامبر اکرم ' ترسیم کرده بود، حرکت کرده و در مقابل هجوم‌هایی که به اسلام و قرآن می‌شد، ایستادگی می‌کردند. این هجمه‌ها، در اثر اوضاع سیاسی و روش‌ها و گرایش‌های مختلف در فهم قرآن به وجود می‌آمد، چنان که بعضی از نحله‌های کلامی یا فلسفی یا گروه‌های سیاسی، نصوص قرآنی را برای تأیید فکر و اندیشه یا حکومت خود به خدمت می‌گرفتند.

فهرست

فهرست ....